

بسم الله الرحمن الرحيم

عقاید امامان چهارگانه دربارهی توحید و

مؤلف: دکترای مذهب حنفی، محمد بن عبدالرحمن خمیس

مترجم: پدram اندایش

مقدمه‌ی مترجم: شکر و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است، شهادت می‌دهم که معبود برحق جز الله وجود نداشته و محمد - شمشیر در جهاد و دلسوز در دعوت - بنده و فرستاده‌ی وی می‌باشد، این کتاب مختصری است از عقاید امامان چهارگانه‌ی اهل سنت که مشخص می‌کند این امامان با یکدیگر در عقیده اختلاف نداشتند و تنها اختلاف آنها در امور فقهی بود، اگر در اجتهاد امور فقهی خود اشتباه کرده باشند یک ثواب می‌برند و اگر درست اجتهاد کرده باشند، دو ثواب به آنها می‌رسد، در این کتاب می‌بینیم که در بسیاری موارد این ائمه رحمهم الله در امور اعتقادی اتفاق نظر داشته‌اند و فقط در مسأله‌ی شرح ایمان اختلافی بین امام ابوحنیفه رحمه الله و دیگر امامان وجود دارد که آنهم گفته شده است: امام ابوحنیفه از این اعتقاد خود برگشته است، چه بسا من دوستان حنفی داشته‌ام که این عقیده‌ی آنها با فتوایی که از علمای حنفی گرفته‌اند با بقیه امامان یکی می‌باشد، چه خوب است به خاطر عقیده هم که شده در کنار یکدیگر باشیم و از تفرقه و دشمنی خودداری کنیم تا اسلام قدرت تازه از دست داده‌ی خود را مثل روزگاران قدیم دوباره به دست آورد.

مقدمه مؤلف:

ستایش و سپاس برای الله است، او را حمد گفته و از او کمک می‌جوییم و از او طلب هدایت می‌کنیم، از او درخواست می‌کنیم تا ما را بیمارزد و به الله پناه می‌بریم از شرهای ذاتیمان و نتایج اعمال بدمان! کسی که الله او را هدایت فرماید، گمراه کننده‌ای نخواهد داشت و کسی که الله او را گمراه سازد، هدایت کننده‌ای نخواهد داشت؛ گواهی می‌دهم که پرستش شونده و معبودی جز الله وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی وی می‌باشد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از الله تقوا پیشه کنید، آنچنان که حق تقوا پیدا کردن از وی است و نمیرید مگر آن که مسلمان بمیرید).

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱] (ای مردم! از پروردگارتان تقوا پیشه کنید! کسی که شما را از یک تن آفرید و همسر وی را از او آفرید و از آنها مردان و زنان زیادی را منتشر ساخت و از الله تقوا پیشه کنید! کسی که [به یاد] او از یکدیگر درخواست می‌کنید و بترسید از آن که رابطه‌ی خانوادگی را قطع کنید، الله مراقب شما است [و شما را در هر حالتی زیر نظر دارد]).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الاحزاب: ۷۰-۷۱] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از الله تقوا پیشه کنید و سخن درست و حق بگویید * اعمال شما را اصلاح می‌گرداند و گناهان شما را می‌آمرزد و کسی که از الله و فرستاده‌اش اطاعت کند، همانا به رستگاری بزرگی دست یافته است).

اما بعد:

تحقیقی قوی نمودم، تا به درجه‌ی دکترا در اصول دین در مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله رسیدم. پذیرفتم تا در مقدمه خلاصه‌ای از عقاید امامان سه گانه: مالک و شافعی و احمد رحمه الله را بیان دارم. بعضی از فاضلان از من خواستند تا

عقاید آن امامان سه گانه را جدا بیاورم و عقیده‌ی امامان چهارگانه رحمهم الله را کامل گردانم. این طور دیدم که خلاصه‌ای از آنچه امام ابوحنیفه رحمه الله را که وی آن را بسط داده است را ذکر کنم، در مسائل عقیدتی مانند: توحید، قدر، ایمان، صحابه و نظر ایشان درباره‌ی بحث‌های کلامی.

از الله ﷻ طلب می‌نمایم تا این عمل را برای ذات بزرگوارش خالص گرداند و تمامی ما را به هدایت کتابش و حرکت در راستای سنت فرستاده‌اش ﷺ توفیق دهد. الله کسی ماورای نیت است و او برای ما کافی است و خوب نگهدارنی می‌باشد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

مبحث اول:

بیان آن که اعتقاد امامان در مسائل توحید، یکی بوده است و در مسأله‌ی ایمان با هم اختلاف نداشتند.

اعتقاد امامان چهارگانه - ابوحنیفه و مالک و الشافعی و أحمد رحمهم الله - همان چیزی است که قرآن و سنت از آن سخن می‌گویند، همان چیزی است که صحابه ﷺ و کسانی که از آنها به نیکی تبعیت می‌کردند، بر آن اتفاق نظر داشته‌اند. خدا را شکر در بین آن امامان اختلافی در اصول الدین وجود نداشته است. تمامی آنها بر ایمان به صفات پروردگار و این که قرآن سخن الله است و مخلوق نمی‌باشد و این که ایمان وقتی حاصل می‌شود که تصدیق زبان و قلب را به دنبال

داشته باشد، متفق القول هستند. تمامی آنها، اهل کلام، مثل جهیمه^۱ و ... را که از فلاسفه‌ی یونان و مذاهب کلامی، نشأت گرفته‌اند را منکر می‌شوند... شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمه الله گفته است: «... ولی از رحمت الله تعالی بر بندگان این است که امامان، کسانی که در بین امت به راستگویی شناخته می‌شوند، مانند: امامان اربعه و دیگران... اهل کلام، از جمله جهیمه را منکر می‌شوند، انکار سخنان آنها درباره‌ی قرآن، ایمان و صفات پروردگار. آنان بر آنچه از سلف (صحابه و تابعین) به آنها رسیده است، اتفاق نظر دارند، مانند آن که الله در آخرت دیده می‌شود و قرآن کلام الله است و مخلوق وی نمی‌باشد و ایمان بدست نمی‌آید، مگر با تصدیق نمودن قلب و زبان...»^۲.

گفته است: «تمامی امامان صفات الله تعالی را ثابت می‌دانند و گفته‌اند: قرآن سخن الله بوده و مخلوق وی نمی‌باشد و گفته‌اند: الله تعالی در آخرت دیده می‌شوند، این مذهب صحابه^۳ و کسانی که از آنها به نیکی تبعیت می‌کنند از جمله اهل بیت است، این مذهب امامان تبعیت شده مثل: مالک بن انس، ثوری، لیث بن سعد، اوزاعی، ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله است»^۴.

از شیخ الإسلام ابن تیمیة درباره‌ی اعتقاد امام شافعی رحمه الله سوال شد و او جواب داد: «اعتقاد امام شافعی رضی الله عنه واعتقاد سلف امت مثل: مالک،

^۱ - جهیمه مذهبی است که توسط شخصی به نام جهیم بن صفوان پایه گذاری شد و با بحث‌های فلسفی و بی سر و ته، بعضی از عقاید مسلمانان را زیر سوال می‌بردند، از آن عقاید اثبات صفات برای الله و دیدن الله تعالی در قیامت با چشم سر بوده است، عقایدی که صحابه^۳ بر آن اتفاق نظر داشتند. (مترجم)

^۲ - کتاب الإیمان ص ۳۵۰-۳۵۱ دار الطباعه المحدثه ، تعليق الهراس.

^۳ - منهاج السنة ۱۰۶/۲.

ثوری، اوزاعی، ابن مبارک، احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه، مانند اعتقاد مشایخی است که به آنها اقتدا می‌شود، مانند: فضیل عیاض، ابو سلیمان دارانی و سهل بن عبدالله تستری و غیره. بین آن امامان و امثالشان اختلافی در اول دین وجود ندارد، این چنین است ابوحنیفه رحمه الله اعتقادی که از او در توحید و قدر و امثال آن به دست رسیده است، موافق اعتقاد آنان بوده و اعتقاد آنان بر چیزی قرار دارد که همان اعتقاد صحابه^۱ و کسانی که از آنها به نیکی تبعیت کردند می‌باشد و همان چیزی است که قرآن و سنت از آن سخن گفته‌اند^۲.

این همان چیزی است که علامه صدیق حسن خان آن را انتخاب نموده و می-گوید: «مذهب ما، مذهب پیشینیان این امت است، بدون تشبیه و پاک دانستن بدون تعطیل و آن مذهب امامان اسلام، مانند: مالک، شافعی، ثوری، ابن مبارک و امام احمد و ... است، در بین آنان در اصول دین هیچ اختلافی وجود نداشته است، این چنین بوده است، امام ابوحنیفه رحمه الله که اعتقادی که از وی به ثبت رسیده است موافق اعتقاد آنها بوده و چیزی است که قرآن و سنت از آن سخن گفته‌اند...»^۳.

مبحث دوم:

^۱ - مجموع الفتاوی ۲۵۶/۵.

^۲ - قطف النمر ص ۴۷-۴۸.

عقیده‌ی امام ابوحنیفه رحمه الله

الف- سخنان امام ابوحنیفه رحمه الله درباره‌ی توحید:

اول: عقیده در توحید الله و بیان توسل شرعی و باطل نمودن توسل بدعتی:

أبوحنیفه رحمه الله گفته است: «شایسته‌ی کسی نیست که از الله طلب چیزی نماید، مگر از خودش؛ دعایی که به آن اجازه داده شده است، به آن نیز امر شده است و آن، از این سخن الله تعالی برداشت می‌شود: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الاعراف: ۱۸۰] (و الله دارای نیکوترین اسمها است، پس با آنها او را بخوانید، و کسانی که در اسمهای او دست به تحریف می‌زنند را ترک کنید، به واسطه‌ی آنچه انجام می‌دهند، مجازات خواهند شد).^۱

امام أبوحنیفه رحمه الله گفته است: «کراهت دارد که دعاکننده بگوید: به حق فلان شخص یا به حق پیامبران و فرستادگانت و به حق بیت الحرام و مشعر الحرام از تو [ای الله!] چیزی می‌خواهم».^۲

^۱ - الدر المختار من حاشیة رد المحتار ۳۹۶/۶-۳۹۷

^۲ - شرح العقيدة الطحاوية ص ۲۳۴ . وإتحاف السادة المتقين ۲/۲۸۵ . وشرح الفقه الأكبر للفقاری ص ۱۹۸.

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «شایسته نیست که کسی به درگاه الله تعالی دعا کند، مگر آن که از شخص وی بخواهد و کراهت دارم که کسی بگوید: به محل با عزت نشستنت بر عرشت [از تو] طلب می‌نمایم»^۱.

دوم: سخنش درباره‌ی اثبات صفات و رد آوردن بر جهمیه:

وی رحمه الله گفته است: «الله تعالی با صفات خلق شدگان توصیف نمی‌شود؛ غضب و رضایتمندی‌اش دو صفت از صفات وی می‌باشد، ولی کیفیت آن برای ما مشخص نیست، این عقیده‌ی اهل سنت و جماعت می‌باشد و الله متعال غضب می‌کند و رضایتمند می‌شود؛ گفته نمی‌شود: غضب وی عقوبت بوده و رضایتمندی‌اش ثواب او می‌باشد و به مانند انسان توصیف نمی‌شود، تزائیده است

^۱ - امام ابوحنیفه و محمد بن حسن کراهت می‌ورزیدند که کسی در دعایش بگوید: «یا الله به محل نشستن بر عزت بر عرش از تو طلب می‌نمایم، زیرا نصی وجود ندارد که به آن اجازه داده شده باشد؛ ولی ابو یوسف به دلیل نصی که در سنت آمده است و آن را جایز دانسته است، آنجا که پیامبر ﷺ در دعایش فرموده است: «یا الله از تو به خاطر محل نشستن بر عزت بر عرش و انتهای رحمت در کتابت طلب می‌نمایم»... این حدیث را بیهقی در الدعوات الکبیره کما فی البناية ۳۸۲/۹ و نصب الراية ۲۷۲/۴ آورده است و در اسنادش سه امر نادرست وجود دارد: داود بن ابی عاصم از ابن مسعود چیزی تشنیده است، عبدالملک بن جریج مدلس بوده و مرسل می‌باشد، عمر بن هارون مهم به دروغ است و از این جهت، ابن جوزی در البناية ۳۸۲/۹ گفته است: «این حدیث بدون شک موضوع می‌باشد و اسناد آن همان گونه که دیده می‌شود، باطل است» نگاه شود تهذیب التهذیب ۱۸۹/۳، ۴۰۵/۶، ۵۰۱/۷، و تخریپ ۵۲۰/۱

و زاده نشده است و برای او هم کُف و هم سطحی وجود ندارد، زنده، قادر، شنوا، بینا و عالم است، دست او بالای هر دستی می‌باشد و دست او به مانند دست هیچ مخلوقی نبوده و صورت وی به مانند هیچ صورتی نمی‌باشد [بلکه دست و صورت خدایی است]^۱.

وی رحمه الله گفته است: «برای او ﷻ دست، صورت و نفس وجود دارد، همان گونه که الله تعالی آن را در قرآن ذکر فرموده است، آنچه الله تعالی در قرآن از صورت و دست و نفس متذکر شده است، صفاتی برای الله متعال می‌باشد که کیفیت آن معلوم نیست و گفته نمی‌شود: دست او قدرت یا نعمت اوست، زیرا در این صورت صفت باطل می‌باشد و آن سخن قدریه^۲ و معتزله^۳ می‌باشد»^۴.

وی رحمه الله گفته است: «شایسته نیست کسی درباره‌ی ذات الله متعال سخنی بگوید، مگر آن که الله ﷻ خود را به آن صفت، توصیف نموده باشد و هیچ کس

^۱ - الفقه الأبیط ص ۵۶

^۲ - قدریه کسانی بودند که تقدیر را منکر می‌شدند و پیامبر ﷺ آنها را مجوس این امت خوانده است. (مترجم)

^۳ - معتزله یا اهل اعتزال و گوشه گیری: کسانی بودند که سنت را منکر شده و با تفسیر به رای خودشان از دیگر مسلمانان جدا شدند، از مهمترین انحرافات آنها: نقی دیدن الله تعالی در آخرت، کافر دانستن مسلمانی که به عمد گناه انجام می‌دهد، منکر شدن شفاعت پیامبر ﷺ در آخرت و مخلوق دانستن قرآن و ... بوده است. (مترجم)

^۴ - الفقه الاکبر ص ۳۰۲.

نباید با نظر شخصی خود درباره‌ی وی (علیه السلام) چیزی بگوید؛ پُر خیر برکت و بلند مرتبه است الله و پروردگار جهانیان می‌باشد»^۱.

وقتی از وی رحمه الله درباره‌ی نازل شدن الله تعالی [به آسمان دنیا] سوال شد؛ در جواب گفت: «به حالتی نازل می‌شود که کسی از کیفیت آن خبر ندارد»^۲.

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «الله تعالی از سمت اعلیٰ (بالا تر) مورد دعا قرار می‌گیرد و نه از سمت پایین، زیرا در توصیف ربوبیت و الوهیت وی چیزی از پایین بودن وجود ندارد»^۳.

وی رحمه الله گفته است: «او غضب می‌کند و رضایتمند می‌شود و گفته نمی‌شود: غضبش عقوبتش بوده و رضایتمندی‌اش پاداش دادنش می‌باشد»^۴.

^۱ - شرح العقيدة الطحاوية ۲/۲۲۷ . تحقیق د . التركي . جلاء العینین ص ۳۶۸.

^۲ - عقيدة السلف أصحاب الحديث ص ۲۲ ط دار السلفية . الأسماء والصفات للبيهقي ص ۲۵۶ وسکت علیه الکونری . وشرح العقيدة الطحاوية ص ۲۴۵ . تخریج الألبانی وشرح الفقه الأكبر للقاری ص ۶۰.

^۳ - الفقه الأيسر ص ۵۱.

^۴ - الفقه الأيسر ص ۵۶ . وسکت علیه محقق الكتاب الکونری.

وی رحمه الله گفته است: «مانند هیچ چیزی به مخلوقاتش شباهت ندارد، نازل شدنش مانند هیچ یک از مخلوقاتش نبوده و دائمی بودن اسمها و صفاتش به مانند هیچ یک از خلق شدگان نمی‌باشد»^۱.

وی رحمه الله گفته است: «صفاتش با صفات هیچکدام از مخلوقات یکی نیست؛ او می‌داند نه به مانند دانستن ما، او می‌تواند نه به مانند توانستن ما، او می‌بیند نه به مانند دیدن ما، او می‌شنود نه به مانند شنیدن ما و او سخن می‌گوید نه به مانند سخن گفتن ما»^۲.

وی رحمه الله گفته است: «الله تعالی با صفات مخلوقات توصیف نمی‌شود»^۳.

وی رحمه الله گفته است: «کسی که الله تعالی را با یکی از صفات بشر توصیف نماید، همانا گفتر ورزیده است»^۴.

وی رحمه الله گفته است: «صفات الله تعالی ذاتی و فعلی است، ذاتی مثل: زنده بودن، قدرت، علم، سخن گفتن، شنیدن، دیدن و اراده و فعلی مثل: خلق نمودن،

^۱ - الفقه الأكبر ص ۳۰۱.

^۲ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

^۳ - الفقه الأوسط ص ۵۶.

^۴ - العقيدة الطحاوية بتعليق الألبانی ص ۲۵.

روزی دادن، ایجاد نمودن، در ابتدا خلق نمودن، ساختن و صفات فعلی دیگری که پایان نیافته است و پایان نمی‌یابد، مگر با اسمها و صفات الله تعالی^۱.

وی رحمه الله گفته است: «فاعلی فعلش به پایان نمی‌رسد و فعل [الله] صفتی برای وی از روز ازل می‌باشد و فاعل الله متعال است و فعل صفتی است از ازل و مفعول مخلوق می‌باشد و فعل الله تعالی مخلوق نیست»^۲.

وی رحمه الله گفته است: «کسی که بگوید: نمی‌دانم پروردگارم در آسمان است یا بر زمین، همانا کفر ورزیده است و این چنین است کسی که بگوید: او بر روی عرشش قرار دارد و نمی‌دانم عرش در آسمان است یا بر روی زمین»^۳.

در جواب زنی که از وی پرسید: معبودی که عبادت می‌کنی، کجاست، گفت: «الله سبحانه و تعالی در آسمان است و در زمین نمی‌باشد. مردی به او گفت: آیا سخن الله تعالی را شنیده‌ای ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ﴾ [الحديد: ۴] (او او همراه شماست [هر کجا که باشید]) وی رحمه الله گفت: این به مانند آن است که برای مردی [نامه] می‌نویسی که من همراه تو هستم و این در حالی است که از نزد وی غایب می‌باشی»^۴.

^۱ - الفقه الأكبر ص ۳۰۱

^۲ - الفقه الأكبر ص ۳۰۱.

^۳ - الفقه الأبسط ص ۴۶ . ونقل نحو هذا اللفظ شيخ الإسلام ابن تيمية في مجموع الفتاوى ۴۸/۵ . وابن القيم في اجتماع الجيوش الإسلامية ص ۱۳۹ . والذهبي في العلو ص ۱۰۱-۱۰۲ . وابن قدامة في العلو ص ۱۱۶ . وابن أبي العز في شرح الطحاوية ص ۳۰۱.

^۴ - الأسماء والصفات ص ۴۲۹.

همچنین گفته است: «(يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) [الفتح: ۱۰] (دست الله بالای دستهایشان است) مانند دست مخلوقات نمی‌باشد».^۱

وی رحمه الله گفت: «الله سبحانه و تعالی در آسمان است و بر روی زمین نیست؛ مردی به او گفت: آیا سخن الله تعالی را ندیده‌ای «وَهُوَ مَعَكُمْ» [الحديد: ۴] (و او همراه شماست [هر کجا که باشید]) این به مانند آن است که برای مردی [نامه] می‌نویسی من همراه تو هستم، در حالی که تو از نزد وی غایب می‌باشی».^۲

وی رحمه الله گفته است: «[الله تعالی] سخن گفته است و این گونه نبوده است که با موسی (عليه السلام) سخن نگفته باشد».^۳

وی رحمه الله گفته است: «با کلامش سخن گفته است و سخن گفتن صفتی از ازل بوده است».^۴

وی رحمه الله گفته است: «سخن می‌گوید و سخن گفتنش مثل ما نیست».^۵

^۱ - الفقه الأیسط ص ۵۶.

^۲ - الأسماء والصفات ۱۷۰/۲.

^۳ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

^۴ - الفقه الأكبر ص ۳۰۱.

^۵ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

وی رحمه الله گفته است: «موسی علیه السلام سخن الله تعالی را شنید، همان گونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴] (الله حقیقتاً با موسی سخن گفت) الله تعالی سخن گوینده بود و این گونه نبود که با موسی علیه السلام سخن نگفته باشد.^۱

وی رحمه الله گفته است: «قرآن سخن الله بوده و در کتابها نوشته شده و در قلبها حفظ می‌شود و با زبانها قرائت می‌شود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشته است».^۲

وی رحمه الله گفته است: «قرآن مخلوق نمی‌باشد».^۳

ب- سخنان امام ابوحنیفه رحمه الله درباره‌ی قدر (تقدیر):

مردی نزد امام ابوحنیفه رحمه الله آمد و با او درباره‌ی قدر مجادله نمود، وی رحمه الله به او گفت: «کسی که به قدر می‌نگرد، مانند کسی است که با دو چشمش به خورشید می‌نگرد، هر چه نگریستن وی بیشتر می‌شود، تحیر وی بیشتر می‌شود».^۴

^۱ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

^۲ - الفقه الأكبر ص ۳۰۱.

^۳ - الفقه الأكبر ص ۳۰۱.

^۴ - فائد عقود العیان (ق- ۷۷-ب).

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «الله تعالی در ازل به همه چیز آگاه بود، قبل از وجود داشتن آنها»^۱.

وی رحمه الله گفته است: «الله تعالی چیزی را که وجود ندارد، در حالت وجود نداشتنش می‌داند و می‌داند که وقتی آن چیز موجود می‌شود، چگونه است و الله تعالی چیزی را که وجود دارد، حالت وجود داشتن آن را می‌داند و می‌داند فناء آن چیز چگونه است»^۲.

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «تقدیر [الله تعالی] در لوح محفوظ موجود می‌باشد»^۳.

وی رحمه الله گفته است: «اقرار می‌کنیم که الله تعالی به قلم امر فرمود تا بنویسد، قلم گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ الله تعالی فرمود: هر چیزی که تا روز قیامت وجود دارد را بنویس! زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴾ * وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ [القمر: ۵۲-۵۳] (و هر چه را که انجام داده‌اند در کارنامه‌ها موجود می‌باشد * و هر کوچک و بزرگی نوشته شده است)»^۴.

^۱ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲، ۳۰۳.

^۲ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲، ۳۰۳.

^۳ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

^۴ - الوصية مع شرحها ص ۲۱.

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «چیزی در دنیا و آخرت وجود ندارد، مگر آن که خواست الله تعالی بر آن باشد».^۱

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «الله [تعالی] همه چیز را از عدم آفرید».^۲

وی رحمه الله گفته است: «الله تعالی قبل از خلقت، خالق بوده است».^۳

وی رحمه الله گفته است: «اقرار می‌کنیم که بنده و اعمال و اقرارات و شناختن مخلوق هستند، وقتی فاعلی مخلوق است، در درجۀ اولی افعالش نیز مخلوق می‌باشند».^۴

وی رحمه الله گفته است: «تمامی افعال بنده از حرکت و ساکن ماندن کسب وی می‌باشند و الله تعالی خالق آن [اعمال] بوده و تمامی آنها به خواست، علم، قضاء و قدر وی می‌باشند».^۵

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «تمامی افعال بنده از حرکت و ساکن ماندن کسب وی از حقیقت می‌باشند و الله تعالی خالق آن [اعمال] بوده و تمامی آنها به

^۱ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

^۲ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

^۳ - الفقه الأكبر ص ۳۰۴.

^۴ - الوصیة مع شرحها ص ۱۴.

^۵ - الفقه الأكبر ص ۳۰۳.

خواست، علم، قضاء و قدر وی می‌باشند؛ تمامی طاعات که واجب هستند به امر الله تعالی، محبت، رضایتمندی، علم، قضاء و قدر وی می‌باشند. [ولی] خواست وی به محبت، رضایتمندی و به امرش نمی‌باشند»^۱.

وی رحمه الله گفته است: «الله تعالی مخلوقات را از نظر کفر و ایمان سالم خلق نموده است^۲، سپس آنها را مورد خطاب قرار داده و به آنها امر و نهی فرموده است، کسی که کفر ورزد، با عمل و انکار الله و لجبازی با وی کفر ورزیده است و الله تعالی وی را خوار گردانده است و کسی که ایمان بیاورد، با عملش و اقرارش و تصدیقش با توفیقی از طرف الله تعالی و یاری وی، ایمان آورده است»^۳.

وی رحمه الله گفته است: «[الله تعالی] فرزندان آدم را از کمر وی در حالتهای مختلف خلق فرمود، آنان را عاقلاتی قرار داد و آنان را به ایمان امر نمود و از کفر نهی فرمود، آنان به ربوبیت وی اقرار کردند، عده‌ای بر ایمان ماندند و آنان کسانی هستند که بر آن فطرت متولد شده‌اند و کسی که بعد از آن کفر یورزد، کسی است که [آن فطرت] را تغییر داده است و کسی که ایمان بیاورد و تصدیق

^۱ - الفقه الاکبر ص ۳۰۳.

^۲ - درست آن این است که الله تعالی مخلوقات را بر اساس فطرت اسلام خلق فرموده است، همان گونه که در بعد امام ابوحنیفه آن را روشن می‌سازد.

^۳ - الفقه الاکبر ص ۳۰۲-۳۰۳.

نماید بر آن [فطرت] ثابت قدم شده است و [فطرت اولیه] او مداومت داشته است»^۱.

وی رحمه الله گفته است: «او [ﷺ] کسی است که همه چیز را تقدیر نموده و قضاء فرموده است و چیزی در دنیا و آخرت وجود ندارد، مگر به خواست، علم، قضاء و قدر وی و آن را در لوح محفوظ، نوشته است»^۲.

وی رحمه الله گفته است: «هیچ یک از مخلوقاتش به کفر یا ایمان اجبار نشده‌اند، ولی آنان را اشخاص [متفاوتی] خلق فرموده است؛ ایمان و کفر فعل بندگان است، الله تعالی کسی را که در حالت کافر بودنش، کفر می‌ورزد را می‌داند و اگر بعد از آن ایمان بیاورد او را به مؤمن بودن می‌شناسد و دوست می‌دارد و علم او در این زمینه تغییر نمی‌یابد»^۳.

ج - سخنان امام ابو حنیفه رحمه الله درباره‌ی ایمان:

وی رحمه الله گفته است: «ایمان اقرار و تصدیق می‌باشد»^۴.

^۱ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

^۲ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

^۳ - الفقه الأكبر ص ۳۰۳.

^۴ - الفقه الأكبر ص ۳۰۴.

وی رحمه الله گفته است: «ایمان اقرار به زبان و تصدیق با قلب است و اقرار تنها ایمان نمی‌باشد»^۱. آن را طحاوی از ابوحنیفه و یارانش نقل نموده است.^۲

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «ایمان زیاد نمی‌شود و کم نمی‌گردد»^۳. این سخن وی درباره‌ی عدم زیاد شدن ایمان و کم شدن آن به این سخن وی بر می‌گردد که ایمان تصدیق با قلب و اقرار به زبان می‌باشد و عمل را خارج از حقیقت ایمان دانسته است.

این سخن امام ابوحنیفه رحمه الله درباره‌ی ایمان فرقی عقیده‌ی وی درباره‌ی ایمان با بقیه‌ی امامان، مالک، شافعی، احمد، اسحاق و بخاری (بخارایی) و کسانی که به آنها ملحق می‌شوند، است. چون امام ابوحنیفه اجتهاد نموده است در صورت درست بودن و یا غلط بودن آن، ثواب می‌برد؛ این عبدالبر و ابن ابی العز ذکر نموده‌اند که امام ابوحنیفه رحمه الله از این عقیده‌ی خود باز نگشته است، الله آگاه‌ترین است.^۴

د- سخن امام ابوحنیفه رحمه الله درباره‌ی صحابه رضی الله عنهم

^۱ - کتاب الوصیة مع شرحها ص ۲

^۲ - الطحاویة وشرحها ص ۳۶۰

^۳ - کتاب الوصیة مع شرحها ص ۳.

^۴ - التمهید لاین عبدالبر ۲۴۷/۹ ، شرح العقيدة الطحاویة ص ۳۹۵.

امام ابوحنفیه رحمه الله گفته است: «هیچکدام از صحابه‌ی پیامبر ﷺ را یاد نمی‌کنیم، مگر به خوبی»^۱.

وی رحمه الله گفته است: «از هیچ یک از صحابه‌ی رسول ﷺ بیزاری نمی‌جویم و هیچ کدام از آنها را سواى بقیه‌ی آنها دوست نمی‌داریم»^۲.

وی رحمه الله گفته است: «مقام یکی از آنها در همراهی رسول الله ﷺ در زمان کوتاهی، بهتر از عملی است که توسط ما در تمام طول عمر صورت می‌گیرد، حتی اگر [آن عمر] طولانی شود»^۳.

وی رحمه الله گفته است: «اقرار می‌کنیم که بهترین اشخاص این امت، بعد از پیامبران ﷺ، ابوبکر صدیق، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی رضوان الله علیهم أجمعین هستند»^۴.

^۱ - الفقه الأكبر ص ۳۰۴.

^۲ - الفقه الأیسط ص ۴۰.

^۳ - مناقب أبی حنیفة للمکی ص ۷۶.

^۴ - الوصیة مع شرحها ص ۱۴.

وی رحمه الله گفته است: «بهترین مردم بعد از رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر، عثمان و علی ﷺ هستند، سپس تمامی اصحاب رسول الله ﷺ را یاد نمی‌کنیم، مگر به خوبی»^۱.

ه - نهی وی رحمه الله از بحثهای کلامی و دشمنی در دین:

امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: «اصحاب هوای نفس در بصره زیاد می‌باشند، بیست بار در بین آنها قرار گرفتم و شاید یکسال کمی بیشتر یا کمتر در آنجا اقامت گزیدم، به این پندار که علم کلام قسمتی از علوم [دینی] می‌باشد»^۲.

وی رحمه الله گفته است: «در بحثهای کلامی وارد می‌شدم تا این که به جایی رسیدم که با انگشت به من اشاره می‌شد، نزدیک حلقه‌ی حماد بن ابو سلیمان نشسته بودم که زنی آمد و گفت: مردی دارای زنی است که برده‌ی وی می‌باش، می‌خواهد برای مدت یکسال طلاقش دهد، چند بار طلاقش دهد؟ نخواستم جوابش را دهم و به او امر کردم تا از حماد سوال کند، سپس بازگشت و گفت که از حماد سوال کرده است و او در جواب گفته است: او را طلاق دهد در حالتی که از حیض و جماع پاک می‌باشد، او را طلاق داده سپس با او نزدیکی نکند تا این که دو حیض ادامه یابد، بعد از آن [آن زن] غسل نماید و [یکسال بعد] برای

^۱ - كما في النور الالامع مع (ق ۱۹۹- پ) عنه.

^۲ - مناقب أبي حنيفة للكردي ص ۱۳۷.

ازدواج حلال می‌باشد، بازگشت و مرا آگاه ساخت و گفتم: نیازی به بحثهای کلامی ندارم و نعلین خود را گرفته و نزد حماد نشستم»^۱.

وی رحمه الله گفته است: «الله عمرو بن عبید را لعنت کند، زیرا بحثهای کلامی را بین مردم شایع گرداند، چیزی که از آن منفعتی در سخن گفتن نمی‌باشد»^۲.

مردی از وی رحمه الله سوال کرد و پرسید: درباره‌ی بحثهای کلامی که بین مردم در اعراض و اجسام شایع گردیده است، چه می‌گویید؟ گفت: «سخنان فلاسفه است، تو را به اثر (قرآن و سنت) و راه سلف (پیشینیان امت) امر می‌کنم، به هوش باش که هر چیز جدیدی که حاصل شود، آن بدعت است»^۳.

حماد بن ابوحنیفه گفته است: «روزی عده‌ای نزد پدرم رحمه الله آمدند و نزد من گروهی از اهل کلام وجود داشتند و ما نزد درب منتظر بودیم، صدای ما بالا رفت وقتی او - رحمه الله - آن را شنید از خانه خارج شد و به من گفت: ای حماد چه کسانی نزد تو هستند؟ گفتم: فلانی، فلانی و فلانی، نام کسانی که نزد من بودند را به او گفتم و او - رحمه الله - گفت: در چه کاری هستید؟ گفتم: درباره‌ی این و آن صحبت می‌کنیم، به من گفت: ای حماد بحثهای کلامی را کنار بگذار. حماد گفت: پدر خود را بین چند چیز هیچ وقت متردد ندیدم و هیچ وقت از چیزی که مرا به آن امر نموده بود، نهی نکرد؛ به او گفتم: ای پدرم آیا تو را به آن امر نفرمودی؟ گفت: بله، ای پسرکم ولی من امروز تو را از آن نهی می‌کنم؛

^۱ - تاریخ بغداد ۳۳۲/۱۳

^۲ - ذم الکلام للهری ص ۲۸-۳۱.

^۳ - ذم الکلام للهری (۱/۱۹۴) ب.

گفتم: برای چه؟ او گفت: ای پسر من آنان کسانی هستند که در بحثهای کلامی با یکدیگر اختلاف دارند، آنان را این گونه خواهی دید که بر سخن واحدی بوده و دین آنها یکی است تا این که شیطان بین آنها اختلاف ایجاد می‌کند و بین آنها دشمنی می‌افکند و اختلاف بین آنها مذموم است...»^۱.

امام ابوحنیفه رحمه الله به ابو یوسف گفته است: «تو را بر حذر می‌دانم تا در بحثهای کلامی درباره‌ی اصول دین وارد نشوی، زیرا آنان قلاده بر گردن تو انداخته و تو را به آن مشغول می‌گردانند»^۲.

این تعدادی از عقاید وی رحمه الله بود، اعتقاداتی در زمینه‌ی اصول دین و برخوردش با بحثهای کلامی و اهل آن.

مبحث سوم:

عقیده‌ی امام احمد بن حنبل رحمه الله:

الف: سخن وی رحمه الله درباره‌ی توحید:

^۱ - مناقب أبي حنيفة للمكي ص ۱۸۳-۱۸۴.

^۲ - مناقب أبي حنيفة للمكي ص ۳۷۳.

در طبقات حنابله^۱ آمده است: «از امام احمد درباره‌ی توکل سوال شد، او گفت: از شروع ناامیدی در مخلوقات جلوگیری می‌کند».

در کتاب المحنة^۲ از امام احمد آمده است که او گفت: «الله ﷻ دائماً سخن می‌گوید و قرأت سخن الله ﷻ است و خلق شده نمی‌باشد و در هر جهتی؛ الله به چیزی بیشتر از آن که خود ﷻ را توصیف فرموده است، توصیف نمی‌گردد».

ابو یعلی از ابوبکر مروزی آورده است که گفت: «از احمد بن حنبل درباره‌ی احادیثی که جهمی آنان را رد می‌کنند، مانند: صفات [الله تعالی] و دیدن [پروردگار در آخرت] و اسراء و قصه‌ی عرش، پرسیدم. او آنان را صحیح دانسته و گفت: امت باید آنها را قبول کند و با خبرهای [دینی] رسیده به ما، همان طور رفتار شود که به ما رسیده است»^۳.

عبدالله بن أحمد در کتاب «السنة» گفته است: امام احمد گفت: «کسی که بیندارد الله سخن نمی‌گوید، کافر است و درباره‌ی این احادیث طوری برخورد می‌کنیم که به ما رسیده است»^۴.

^۱ - طبقات الحنابلة ۴۱۶/۱.

^۲ - کتاب المحنة ص ۶۸.

^۳ - طبقات الحنابلة ۵۴/۱.

^۴ - السنة ص (۷۱) دار الکتب العلمیة.

لالکائی از حنبلی^۱ آورده است، از امام احمد درباره‌ی دیدن [الله تعالی] سوال شد و او گفت: «احادیث آن صحیح است و به آن ایمان آورده و به آن اقرار می‌کنیم و به هر چیزی که از پیامبر ﷺ با سند قوی به ما رسیده است، ایمان آورده و اقرار می‌کنیم»^۲.

این جوزی در کتاب المناقب امام احمد بن حنبل از مسدد^۳ آورده است: «الله را آنچنان وصف کنید که خودش را همان طور وصف فرموده است و از الله چیزی را نفی کنید که خودش خود را از آن نفی نموده است...»^۴.

از امام أحمد در کتاب «الرد علی الجهمیة» آمده است: «جهم بن صفوان پنداشته است کسی که الله را به آنچه خودش، خود را وصف نموده است یا فرستاده‌اش درباره‌ی او صحبت کرده است، وصف کند کافر است و از مشبهه است»^۵.

ابن تیمیة در «الدرء» سخن امام احمد را آورده است: «ما ایمان داریم که الله بر روی عرش است، همان گونه که خودش ﷻ بخواهد و به همان شکل که خودش ﷻ تصمیم بگیرد، بدون توصیفی که شخصی از مخلوقاتش برای وی

^۱ - او حنبل بن إسحاق بن حنبل بن هلال بن أسد أبو علی الشیبانی و او پسر عموی أحمد بن حنبل است، خطیب درباره‌ی وی گفته است: «ثقة ثبت» سنة ۲۷۳ هـ فوت نمود، تاریخ بغداد ۵/ ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، نگاه شود ترجمته فی طبقات الحنابلة ۱/ ۱۴۳.

^۲ - شرح اعتقاد أهل السنة والجماعة ۲/ ۵۰۷.

^۳ - او مسدد بن سرهد بن سر یل الأسدی البصری و ذهبی درباره‌ی وی گفته است: «الإمام الحافظ الحجة» در سال ۲۸۸ هـ فوت نمود و سیر اعلام النبلاء ۱۰/ ۵۹۱.

^۴ - مناقب الإمام أحمد ص ۲۲۱.

^۵ - الرد علی الجهمیة ص ۱۰۴.

انجام دهد یا کسی آن را مرزبندی کند، صفات الله از خودش می‌باشند و برای وی می‌باشند و آنچنان که خودش را وصف نموده است، هیچ چشمی [حتی بعد از دیدن وی] او را درک نمی‌کند»^۱.

ابو یعلی از امام احمد آورده است که گفت: «کسی که بیندارد الله در آخرت دیده نمی‌شود، کافر است و قرآن را تکذیب نموده است»^۲.

ابن ابی یعلی از عبدالله بن أحمد آورده است که گفت: «از پدرم درباره‌ی گروهی که می‌گویند: الله با موسی عليه السلام سخن نگفته است و با صدا با وی سخن نفرموده است، پدرم گفت: الله با صدا سخن گفت و این احادیثی است که همان طور که به ما رسیده است، آن را روایت می‌کنیم»^۳.

لالکائی از عن عبدوس بن مالک العطار آورده است که گفت: از ابو عبدالله احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: «... قرآن سخن الله است و مخلوق نمی‌باشد و برای آن که بگویی آن مخلوق نیست، ضعف نشان نده، سخن الله از ذات وی می‌باشد و هیچ قسمت آن مخلوق نمی‌باشد»^۴.

^۱ - دره تعارض العقل والنقل ۳۰/۲.

^۲ - طبقات الحنابلة ۵۹/۱، ۱۴۵.

^۳ - طبقات الحنابلة ۱۸۵/۱.

^۴ - شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة ۱۵۷/۱.

ب- سخن وی رحمه الله درباره‌ی قدر(تقدیر):

این جوزی در کتاب مناقب احمد بن حنبل از مسدد آورده است: «و ایمان می‌آورد به قدر، خیر و شر آن، شیرین و تلخ آن که همگی از طرف الله می-باشند».^۱

خلال از ابوبکر مروزی آورده است که گفت: «از ابو عبدالله سوال شد: آیا خیر و شر چیزی است که بر بندگان تقدیر گشته است؟ به او گفته شد: آیا الله خیر و شر را خلق فرموده است؟ گفت: بله، الله آن را تقدیر نموده است».^۲

در کتاب «السنة» از امام احمد آمده است: «قدر، خیر و شر آن، کم و زیاد آن، ظاهر و باطن آن، شیرین و تلخ آن، دوست داشتنی و زشت آن، و نیکو و بد آن، اول و آخر آن، از طرف الله است، آن را برای بندگان قضاء نموده است و قدری است که آن را تقدیر فرموده است و هیچ یک از آنها از خواست الله ﷻ خارج نشده و از قضای وی تجاوز نمی‌کند».^۳

خلال از محمد بن أبی هارون از أبی العارث آورده است که گفت: از ابو عبدالله(امام احمد بن حنبل رحمه الله) نشیدم که می‌گفت: «الله ﷻ اطاعت و نافرمانی را تقدیر نموده است و خیر و شر را نیز تقدیر نموده است، کسی که

^۱ - مناقب الإمام أحمد ص ۱۶۹ ، ۱۷۲ ، ط / دار الآفاق الجديدة.

^۲ - السنة للخلال (ق - ۸۵).

^۳ - السنة ص ۶۸.

برای وی نوشته شده است، خوشبخت است، خوشبخت خواهد بود و کسی که برای وی نوشته شده است بدبخت است، بدبخت خواهد بود»^۱.

عبدالله بن احمد گفته است که از پدرم شنیدم در حالی که از وی سوال شد، چه کسی در اعتقاد به قدر کافر می‌شود؟ او گفت: وقتی که با علم (آگاهی) لجاجت می‌کند، وقتی که می‌گوید: الله عالم نبوده است تا زمانی که علم را خلق فرموده است؛ کسی که از روی علم با دانستن الله مخالفت ورزد او کافر است»^۲.

عبدالله بن احمد گفته است: «از پدرم یک بار دیگر درباره‌ی نماز خواندن پشت [امام] قدریه سوال نمودم، او گفت: اگر با آن دشمنی می‌کند و به سوی آن (عدم وجود تقدیر) دعوت می‌دهد پشت سر وی نماز نخوان»^۳.

ج - سخن وی رحمه الله درباره‌ی ایمان:

^۱ - این براساس اختیار خود شخص است که برای او خوشبختی نوشته شود یا بدبختی، زیرا الله تعالی می‌داند که شخص یا توجه به اختیارش کدام یک از شر و خیر را انتخاب خواهد نمود و بر اساس آن تقدیر شخص را می‌نویسد. (مترجم)

^۲ - السنة للخلال (ق- ۸۵).

^۳ - السنة لعبدالله بن أحمد ص ۱۱۹.

^۴ - السنة ص ۳۸۴/۱.

ابو یعلی از امام احمد رحمه الله آورده است که گفت: «از بهترین صفتهای ایمان، دوست داشتن برای الله و بغض نمودن برای الله است»^۱.

این جوزی از امام احمد رحمه الله آورده است که گفت: «ایمان زیاد و کم می شود، همان گونه که در حدیث آمده است: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۲ (کاملترین مؤمنین در ایمان، بهترین آنها در اخلاق است)»^۳.

خلال از سلیمان بن أشعث^۴ آورده است که گفت: «ابو عبدالله (امام احمد) گفته است: نماز، زکات، حج و نیکی نمودن، از ایمان است و گناهان باعث کم شدن ایمان می گردد»^۵.

عبدالله بن أحمد گفته است: «از پدرم درباره ی شخصی که می گوید: ایمان سخن و عمل است و زیاد و کم می شود، ولی فقط باید امید داشت سوال کردم؟ او گفت:

^۱ - طبقات الحنابلة ۲/۲۷۵.

^۲ - أخرجه أحمد فی المسند ۲/۲۵۰. وأبو داوود فی کتاب السنة باب الدلیل علی زیادة الإیمان وبقائه ۵/۶۰ (ح ۲۶۸۲) والترمذی فی الرضاع باب ما جاء فی حق المرأة علی زوجها ۳/۲۵۷ (ح ۱۱۶۲) جميعهم من طریق أبی سلمة عن أبی هريرة. وقال الترمذی (هذا حدیث حسن صحیح).

^۳ - مناقب الإمام أحمد ص ۱۷۳. وانظر ص ۱۵۳، ۱۶۸.

^۴ - هو أبو داوود سلیمان بن أشعث بن إسحاق السجستانی صاحب السنن. قال عنه الذهبی (الإمام الثبت سید الحفاظ) مات سنة ۲۷۵هـ. تذکرة الحفاظ ۲/۵۹۱. وانظر ترجمته فی تاریخ بغداد ۹/۵۵.

^۵ - السنة للخلال (ق- ۹۶).

امیدوارم که مرجئه^۱ نباشد. از پدرم شنیدم که می‌گفت: حجتی که بر این افراد وجود دارد این سخن رسول ﷺ است که به اهل قبور فرمود: «وَأَنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ»^۲ (و ما امید به الله به شما ملحق خواهیم شد)^۳.

عبدالله بن أحمد گفته است: از پدرم رحمه الله شنیدم که از وی درباره‌ی رجاء (امید) سوال شد و او گفت: «ما می‌گوییم: ایمان سخن و عمل است و زیاد و کم می‌شود، اگر کسی زنا کند یا شراب بنوشد ایمانش ناقص می‌شود»^۴.

د- سخن وی رحمه الله درباره‌ی صحابه ﷺ:

در کتاب «السنة» از امام احمد رحمه الله آمده است: «از سنت یاد نمودن نیکی- های صحابه‌ی پیامبر ﷺ تمامی آنها به طور کامل است و خودداری نمودن از یاد نمودن بدیهای آنها و چیزهایی که در آنها با یکدیگر مشاجره داشتند، می‌باشد؛ کسی به صحابه‌ی رسول الله ﷺ یا یکی از آنها، دشنام بدهد، بدعت گذار است، ... و تلف شده است و از الله بازگشت و عدالتی را قبول نمی‌کند؛ بلکه دوست داشتن آنها ﷺ سنت است و دعا برای آنها باعث نزدیکی شده و اقتدای به آنها وسیله بوده و تبعیت از اثرهای آنها فضیلت است». سپس گفته است: صحابه‌ی رسول

^۱ - مرجئه گروهی از مسلمانان بودند که فقط امید داشتند و خوف (ترس) و رجاء (امید) را با توأمان نداشتند. (مترجم)

^۲ - أخرجه مسلم فی کتاب الجنائز باب ما یقال عند دخول القبور والدعاء لأهلها ۶۶۹/۲ (ح ۹۷۴) (من طریق عطاء عن عائشة رضی الله عنها).

^۳ - السنة لعبد الله ۳۰۷/۱، ۳۰۸، ط / المحققة.

^۴ - السنة لعبد الله بن أحمد ۳۰۷/۱.

الله ﷺ بعد از چهارتا از آنها بهترین مردم بوده‌اند و برای کسی جایز نمی‌باشد تا بدیهای آنها را به زبان آورد و به یکی از آنها عیب و یا نقصی را طعنه زند و اگر کسی این کار را انجام داد بر حاکم واجب است تا او را ادب نموده و مورد عقوبت قرار دهد و نباید او را مورد عفو قرار دهد»^۱.

ابن جوزی نامه‌ی امام احمد به مسدد را آورده است که در آن آمده است: «گواهی بده که ده نفر از آنها در بهشت هستند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحة، الزبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف و أبو عبیدة الجراح و کسی که پیامبر ﷺ بر آنها گواهی داده است ما نیز گواهی می‌دهیم که او در بهشت است»^۲.

عبدالله بن أحمد گفته است: «از پدرم درباره‌ی امامان سوال نمودم، او گفت: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی ﷺ هستند»^۳.

عبدالله بن أحمد گفته است: «از پدرم درباره‌ی گروهی که می‌گویند: علی ﷺ خلیفه نمی‌باشد، سوال نمودم، او گفت: این سخنی بد و رد شده می‌باشد»^۴.

^۱ - کتاب السنة للإمام أحمد ص ۷۷-۷۸.

^۲ - مناقب الإمام أحمد لابن الجوزی ص ۱۷۰، ط دار الآفاق الجديدة.

^۳ - السنة ص ۲۳۵.

^۴ - السنة ص ۲۳۵.

این جوزی از امام احمد آورده است که گفت: «کسی که خلافت علی^{علیه السلام} را قبول نداشته باشد او گمراه‌تر از الاغ اهلش می‌باشد»^۱.

این ابی یعلی از امام احمد رحمه الله آورده است که گفت: «کسی که خلافت علی بن ابی طالب^{علیه السلام} را قبول نداشته باشد با او سخن نگویند و با او ازدواج ننمایند»^۲.

هـ - نهی نمودن وی از بحثهای کلامی و دشمنی در دین:

این بطله از ابوبکر مروزی آورده است که گفت: «از ابو عبدالله (امام احمد) شنیدم که می‌گفت: کسی که در بحثهای کلامی تفکر نماید، رستگار نمی‌شود و کسی که در بحثهای کلامی تفکر نماید، در هدفی که آنان دارند، گرفتار می‌شود»^۳.

این عبدالبر در «جامع بیان العلم» از امام احمد رحمه الله آورده است که گفت: کسی که در بحثهای کلامی غوطه‌ور است، رستگار نمی‌شود و شخصی نیست که به دنبال این بحثها رود، مگر آن که در قلبش شک ایجاد می‌گردد»^۴.

^۱ - مناقب الإمام أحمد ص ۱۶۳ ، ط / دار الآفاق.

^۲ - طبقات الحنابلة ۴۵/۱.

^۳ - الإبانة ۵۳۸/۲.

^۴ - جامع بیان العلم وفضله ۹۵/۲ ، ط / دار الکتب العلمیة.

هر وی از عبدالله بن أحمد بن حنبل آورده است که گفت: «پدرم برای عید الله بن یحیی بن خاقان^۱، نامه‌ای نوشت: من اهل کلام نیستم و بحثهای کلامی را چیز جالبی نمی‌دانم، مگر آنچه در کتاب الله یا در حدیث رسول ﷺ آمده است، ولی به غیر از آن، بحث کلامی است که نامحدود می‌باشد»^۲.

ابن جوزی از موسی بن عبدالله طرسوسی آورده است که گفت: «از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: با اهل بحثهای کلامی نشست و برخاست نداشته باشید، حتی اگر از سنت دفاع کنند»^۳.

ابن بطه از أبو حارث صایغ آورده است که گفت: «کسی که بحثهای کلامی را دوست بدارد، آن از قلبش خارج نمی‌شود و اهل بحث کلامی را نمی‌باید که رستگار شود»^۴.

ابن بطه از عید الله بن حنبل آورده است که گفت: «پدرم به من گفت: شنیدم از ابو عبدالله (امام احمد) که می‌گفت: شما را به سنت و حدیث توصیه می‌کنم، تا الله توسط آن به شما منفعت برساند و شما را بر حذر می‌دارم از فرو رفتن [در بحثهای

^۱ - هو أبو الحسن عید الله بن یحیی بن خاقان الترمذی ثم البغدادی . قال عنه الذهبی (الوزير الکبیر .. وزیر المتوکل وللمعتد .. وحظی عند المتوکل وکان سمحاً جواداً) وقال أبی یعلی (نقل عن إمامنا أشياء منها أنه قال : سمعت أحمد يقول " أنزه نفسي عن مال السلطان وليس بحرام ") مات سنة ۲۶۳هـ . سیر أعلام النبلاء ۹/۱۳ . طبقات الحنابلة ۲۰۴/۱.

^۲ - ذم الکلام (ق - ۲۱۶ - پ) .

^۳ - مناقب الإمام أحمد ص ۲۰۵ .

^۴ - الإبانة لابن بطه ۵۳۹/۲ .

کلامی] و جدل؛ زیرا کسی که بحثهای کلامی را دوست داشته باشد، رستگار نمی‌شود و هر کس وارد این بحثها شود، اتفاقی نمی‌افتد، مگر آن که دچار بدعت می‌شود، زیرا بحثهای کلامی به سوی خیر دعوت نمی‌دهد؛ بحث کلامی را دوست نمی‌دارم و در جدل و بحث کلامی وارد نمی‌شوم، بر شماست تا به سنت‌ها و آثار رسیده و فقه تمسک جویند، تا توسط آن منفعت ببرید؛ جدل و سخنان اهل فلسفه را رها کنید، مردم به ما می‌رسند و کوچکترین چیزی درباره‌ی این بحثها نمی‌دانند، از اهل کلام جانبداری می‌نمایند؛ عاقبت بحثهای کلامی رسیدن به خیر نیست، الله ما و شما را از فتنه‌ها حفظ نماید و ما و شما را از هر هلاکتی در امان بدارد»^۱.

این بطة در «الإبانة» آورده است که امام احمد رحمه الله گفت: «اگر مردی را دیدید که بحثهای کلامی را دوست می‌دارد، از وی برحذر باشید»^۲.

این سخنان امام احمد رحمه الله بود، درباره‌ی مسائل اصول دین و این نظرات وی بود درباره‌ی بحثهای کلامی.

مبحث چهارم:

^۱ - الإبانة لابن بطة ۵۳۹/۲.

^۲ - الإبانة لابن بطة ۵۴۰/۲.

عقیده‌ی امام شافعی رحمه الله:

الف - سخن وی رحمه الله درباره‌ی توحید:

امام بیهقی از ربیع بن سلیمان آورده است: «کسی که به الله یا یکی از اسمهای وی قسم بخورد، سپس قسم خود را بشکند، کفاره‌ی آن بر وی واجب می‌گردد؛ اگر کسی به چیزی غیر از الله قسم بخورد، مانند آن که شخصی بگوید: قسم به کعبه! یا قسم به پدرم! یا قسم به این چنین و آن چنان، کفاره‌ای نداشته و قسمی نخورده است و مانند آن این است که بگوید: قسم به جانم... کفاره‌ای برای آن نخواهد داشت، قسم به غیر از الله زشت بوده و از آن نهی شده است کسی که رسول ﷺ را قبول داشته باشد، وی فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تُحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصُمْتُ» (الله شما را نهی فرموده است تا به پدرانتان قسم نخورید، اگر کسی قسم خورد، به الله قسم بخورد یا این که ساکت شود)^۲.

^۱ - أخرجه البخاری - كتاب الإيمان والتذور . باب لا تحلفوا بآياتكم ۵۳۰/۱۱ . ومسلم كتاب

الإيمان باب النهي عن الحلف بغير الله ۱۲۶۶/۳ . ح ۱۶۴۶

^۲ - مناقب الشافعی ۴۰۵/۱ .

امام شافعی دلیل آورده است که اسمهای الله مخلوق نمی‌باشند و کسی که به اسمی از الله ﷻ قسم بخورد و بعد آن را بشکنند، کفارہ بر وی واجب می‌گردد^۱.

ابن قیم رحمه الله در «اجتماع الجيوش الإسلامية» از امام شافعی رحمه الله آورده است: «سخن درباره‌ی سنتی که من از آن تبعیت می‌کنم و دیده‌ام که یارانم از اهل حدیث از آن تبعیت می‌کنند و کسانی که آنها را دیده‌ام و علم خود را از آنان اخذ کرده‌ام، مانند: سفیان، مالک و غیره این است: اقرار به گواهی دادن به این که هیچ پرستش شونده‌ی برحق جز الله وجود نداشته و محمد فرستاده‌ی الله است و الله تعالی بر روی عرشش در آسمانش می‌باشد و هر گونه که بخواهد به مخلوقاتش نزدیک می‌شود و این که الله تعالی [ثَلَاثُ سُوْمٍ شَبَّ] به آسمان دنیا فرود می‌آید، هر گونه که بخواهد»^۲.

ذهبی از مزنی آورده است که گفت: «گفتم: اگر کسی یافت شود که آنچه در درونم و تعلق خاطر من نسبت به امر توحید را خارج کند، [امام] شافعی است، به سوی وی رفتم و او در مسجدی در مصر بود، وقتی جلوی او زانو زدم گفتم: درونم درباره‌ی مسئله‌ی توحید، چیزی وجود دارد و دانستم کسی علم تو را ندارد، چه چیزی [برای این مسأله‌ی من] نزد تو وجود دارد؟ عصبانی شد و گفت: آیا می‌دانی کجا هستی؟ گفتم: بله. گفت: اینجا مکانی است که الله فرعون را در آن غرق کرده است، آیا به تو [حدیثی] رسیده است که رسول الله ﷺ امر به سوال

^۱ - رواه ابن أبي حاتم في آداب الشافعي ص ۱۹۳، وأبو نعیم في الحلیة ۱۱۲/۹-۱۱۳، والبیهقی فی السنن الکبری ۲۸/۱۰، وفي الأسماء والصفات ص ۲۵۵-۲۵۶، وذكره البغوی فی شرح السنة ۱۸۸/۱، وانظر العلو ص ۱۲۱، ومختصره ص ۷۷.

^۲ - اجتماع الجيوش الإسلامية ص ۱۶۵، إنبات العلو ص ۱۲۴، وانظر مجموع الفتاوى ۱۸۱/۴-۱۸۳، والعلو للذهبي ص ۱۲۰، ومختصره للألبانی ص ۱۷۶.

نمودن دربارهی آن کرده باشد؟ گفتم: خیر. گفت: آیا صحابه دربارهی آن صحبت کرده‌اند؟ گفتم: خیر. گفت: می‌دانیم چند ستاره در آسمان است؟ گفتم: خیر. گفت: آیا هر ستاره‌ای که در آسمان است، جس، زمان طلوع، زمان افول و از چه خلق شده است را می‌دانی؟ گفتم: خیر. گفت: چیزی از مخلوقات را که به چشم می‌بینی آیا می‌شناسی ولی در عین حال از علم خالق آن صحبت می‌کنی؟ سپس از من دربارهی وضو سوال نمود؛ من در آن اشتباه کردم، آن را به چهار گونه تقسیم نمود و هیچکدام از آنها به من نرسیده بود و گفت: چیزی را که روز پنج مرتبه به آن نیاز داری علم آن را ترک کرده‌ای و برای خودت واجب نموده‌ای که علم خالق را بدانی، اگر در درونت این گونه گذشت، به این سخن الله تعالی رجوع کن: ﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ * إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ [البقرة: ۱۶۳-۱۶۴] (و معبود شما، معبودی واحد است، هیچ معبود برحق جز وی وجود نداشته و بسیار و دائماً رحمت کننده است * همانا در خلقت آسمانها و زمین... راهنمایی نمود به جای فکر کردن دربارهی چگونگی خالق دربارهی مخلوقات وی تفکر صورت پذیرد و آن(تفکر دربارهی خالق) چیزی است که عقل توانایی آن را ندارد، پس نباید آن را بر خود تکلیف نمود»^۱.

ابن عبدالبر از یونس بن عبدالأعلی^۲ آورده است که گفت: «شنیدم که شافعی می‌گفت: اگر از مردی شنیدی که از اسمی [از الله] که خود را به آن تنامیده باشد

^۱ - سیر أعلام النبلاء ۳۱/۱۰.

^۲ - هو یونس بن میسرۃ الصدقی قال عنه ابن حجر (تقۃ من صغار العاشرة مات سنة ۲۶۴هـ) تقریب التهذیب ۲/۳۸۵، وانظر ترجمته فی ذرات الذهب ۲/۱۴۹، وطبقات الشافعية لابن هداية الله ص ۲۸.

یا چیزی که غیر چیزهای [ثابت شده‌ی] دیگر آورد، گواهی بده که او زندیق است»^۱.

امام شافعی رحمه الله در کتابش «الرسالة» آورده است: «شکر و ستایش برای الله است... او کسی است که مطابق آنچه است که خود را توصیف نموده است و بالاتر از وصفی است که بنده وی را توصیف نموده است»^۲.

ذهبی در «السیر» از امام شافعی رحمه الله آورده است که گفت: «این صفاتی که در قرآن و در سنت آمده است را درست می‌دانیم و تشبیه نمودن وی را نفی می‌کنیم، همان گونه که [الله تعالی] فرموده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز به مانند وی نیست)...»^۳.

ابن عبدالبر از ربیع بن سلیمان آورده است که گفت: «از شافعی [رحمه الله] شنیدم که درباره‌ی این سخن الله ﷻ: «كُلًّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمُذٍ لَمَحْجُوبُونَ» [المطففين: ۱۵] (چنین نیست [که می‌گویند] آنان در آن روز از دیدار] پروردگارشان در حجاب هستند) می‌گفت: [از این آیه] می‌فهمیم که [در

^۱ - الانتقاء ص ۷۹ . ومجموع الفتاوى ۱۷۸/۶ .

^۲ - الرسالة ص ۷ - ۸ .

^۳ - السیر ۳۴۱/۲۰ .

آن روز] گروهی هستند که حجابی بین آنها و [الله] وجود نداشته و به وی نگاه می‌کنند و در دیدن وی ﷺ هیچ کوتاهی برای آنها صورت نمی‌گیرد»^۱.

لالکانی از ربیع بن سلیمان آورده است که گفت: «به محمد بن ادریس شافعی نامه‌ای رسید و در آن آمده بود، درباره‌ی این سخن الله تعالی چه می‌گویی: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: ۱۵] (جنین نیست [که می‌گویند]، آنان در آن روز از [دیدار] پروردگارشان در حجاب هستند)، امام شافعی رحمه الله گفت: وقتی عده‌ای به خاطر غضب وی ﷺ در دیدن وی در پرده‌ای هستند، دلیلی است که عده‌ای از روی رضایتمندی وی ﷺ او را می‌بینند. ربیع گفته است: گفتم: ای ابو عبدالله! آیا این گونه درباره‌ی آن سخن می‌گویی؟ گفت: بله، این گونه از الله پیروی می‌کنم»^۲.

ابن عبد البر از جارودی^۳ آورده است که گفت: «إبراهيم بن إسماعيل بن علي^۴ نزد امام شافعی یاد کرده شد و او گفت: من در همه چیز با او مخالفت می‌کنم و در سخن لا اله الا الله، چیزی را که او می‌گوید، من نمی‌گویم، من می‌گویم: هیچ پرستش شونده‌ی برحق جز الله وجود نداشته، الله که با موسی (عليه السلام) از پشت

^۱ - الانتقاء ص ۷۹.

^۲ - شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة ۵۰۶/۲.

^۳ - لعله موسى بن أبي الجارود قال عنه النووي (أحد أصحاب الشافعي والأخذين عنه الرواة عنه) وقال ابن وهبة الله (كان يفتي بمكة على مذهب الشافعي ولا يعلم تاريخ وفاته) . تهذيب الأسماء واللغات ۱۲۰/۲ . وطبقات الشافعية لابن هداية الله ص ۲۹.

^۴ - هو إبراهيم بن إسماعيل بن علي قال عنه الذهبي (جهمی هالك كان يناظر ويقول بخلق القرآن مات سنة ۲۱۸هـ) ميزان الاعتدال ۲۰/۱ . وانظر ترجمته في لسان الميزان ۳۴/۱-۳۵.

حجاب سخن گفت، ولی او می‌گوید: هیچ پرستش شونده‌ی بر حقّی جز الله وجود نداشته، الله که سخن را خلق نمود و آن را از پشت پرده به موسی شنواند^۱.

لالکانی از ربیع بن سلیمان آورده است که امام شافعی رحمه الله گفته است: «کسی که بگوید قرآن مخلوق است او کافر است [بلکه قرآن سخن الله ﷻ است نه مخلوقش]»^۲.

امام بیهقی از ابو محمد زبیری آورده است که گفت: مردی به امام شافعی گفت: مرا با خبر گردان، آیا قرآن خالق است؟ امام شافعی گفت: یا الله! خیر. گفت: آیا مخلوق است؟ امام شافعی گفت: یا الله! خیر. گفت: پس خلق شده نمی‌باشد؟ امام شافعی گفت: یا الله! بله. گفت: دلیل تو چیست که آن غیر مخلوق است؟ امام شافعی سرش را بلند نموده و گفت: اقرار می‌کنی که قرآن سخن و کلام الله است؟ گفت: بله. امام شافعی گفت: بر این سخن، کلام الله تعالی پیشی می‌گیرد که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ﴾ [التوبه: ۶] (و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، به او پناه بده تا کلام الله را بشنود) (و می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴] (و الله حقیقتاً با موسی سخن گفت). امام شافعی گفت: پس آیا اقرار می‌کنی که [از زمانی که] الله بوده است، کلامش نیز بوده است؟ یا الله بوده است و کلامش وجود نداشته است؟ آن مرد گفت: بلکه الله بوده است و کلامش نیز بوده است. گفت: امام شافعی تبسمی نمود و گفت: ای اهل کوفه! شما با سخن بزرگی به نزد من آمده‌اید، شما اقرار می‌کنید که الله قبل از هر چیزی بوده است و سخنش نیز همراه وی بوده

^۱ - الانتقاء ص ۷۹، والقصة ذكرها الحافظ في مناقب الشافعي للبيهقي، اللسان ۳۵/۱.

^۲ - شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة ۲۵۲/۱.

است؛ پس کلام برای شما از کجاست؟ کلام الله است یا جدای الله یا غیر الله یا پایین‌تر از الله؟ گفت: مرد ساکت شد و خارج گردید»^۱.

در قسمتی از الاعتقاد که به امام شافعی رحمه الله منسوب است از ابوطالب عشاری^۲ نقلی آورده است که گفت: درباره‌ی صفات الله ﷻ و آنچه شایسته است به آن ایمان آورده شود، سوال شد؛ امام شافعی گفت: «برای الله تبارک و تعالی اسمها و صفاتی وجود دارد که یا از طریق کتابش به ما رسیده است و یا پیامبر ﷺ به ما از آنها خبر داده است، امت وی از شخصی از مخلوقات الله ﷻ چیزی را نشنیده، مگر آن که قرآن برای آنها حجت بوده و بصورت صحیح از پیامبر ﷺ به آنها رسیده است که راویان عادل آن را روایت کرده‌اند؛ اگر بعد از اقامه‌ی این حجت بر آنان، بازهم مخالفت ورزند به الله ﷻ کفر ورزیده‌اند؛ ولی کسی که حجت توسط خیر (قرآن و سنت) بر وی تمام نشده است، به علت جهل معذور است، زیرا این مسائل علمی نه با عقل درک می‌شود نه با اندیشیدن و نه با فکر؛ مانند آن علمی است که با رسیده است که وی ﷻ شنوا است و برای وی دو دست وجود دارد، آنجا که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: ۶۴] (بلکه دو دست وی باز است)، الله تعالی دارای دست راست است، آنجا که وی ﷻ می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷] (آسمانها با دست راست او

^۱ - مناقب الشافعی ۴۰۷/۱-۴۰۸.

^۲ - هو محمد بن علی العشاری شیخ صدوق معروف وقد تفرد بروایة هذا الجزء وهو مما أدخل علیه فحدث به بسلامة باطن قاله الذهبي في الميزان ۶۵۶/۳ . لكن اعتمد غير واحد من السلف ما هو مثبت في هذه العقيدة كالصوفي ابن قدامة في كتاب صفة العلو ص ۱۲۴ . وابن أبي يعلى في الطبقات ۲۸۲/۱ . وابن القيم في اجتماع الجيوش الإسلامية ص ۱۶۵ . والذهبي نفسه في السير ۷۹/۱۰ . ثم إن هذه الرسالة التي سأقلها بنصها قد قرئت على الإمام الحافظ ابن نصر الدمشقي ونقلها جميعها ابن أبي يعلى في الطبقات وسأثبت الفروق بينهما.

^۳ - نص عبارت است از مطلبی که از آن فقط یک برداشت صورت می‌گیرد. (مترجم)

درهم پیچیده می‌شود؛ او دارای صورت است، آنگاه که ﷺ می‌فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸] (همه چیز هلاک می‌شود مگر صورت وی) و آنجا که می‌فرماید: ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷] (و [تنها] صورت پروردگار شکوهمند و گرامی‌ات باقی می‌ماند) وی ﷺ دارای پا هست آنجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ»^۱ (تا این که پروردگار عزت پایش را در آن می‌گذارد) یعنی در جهنم قرار می‌دهد؛ پیامبر ﷺ درباره‌ی کسی که در راه الله ﷻ کشته شده است، فرمود: «لَقِيَ اللهَ عز وجل وهو يضحك إليه»^۲ (الله ﷻ را ملاقات نمود و او به وی می‌خندید) همچنین فرستاده‌ی الله خبر داده است که الله تعالی هر شب به آسمان دنیا پایین می‌آید و همچنین الله تعالی یک چشم نمی‌باشد زیرا پیامبر ﷺ وقتی احوال دجال را بیان می‌داشت، فرمود: «فَإِنَّهُ أَعْوَرُ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ»^۳ (او یک چشم است و پروردگارتان یک چشم نیست) و مؤمنان پروردگار ﷻ خود را در روز قیامت با چشمانشان می‌بینند، همان گونه که ماه را در شب چهارده می‌بینند و برای وی ﷻ انگشت وجود دارد، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَهُوَ بَيْنَ أُصْبُعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۴ (قلبی نیست مگر آن که بین دو انگشت از انگشت‌های

^۱ - أخرجه البخاری کتاب التفسیر باب (وتقول هل من مزيد) ۵۶۴/۸ . ح ۴۸۲۸ - ومسلم کتاب الوصیة وصفة نعيمها وأهلها باب النار يدخلوها الجبارون والجنة يدخلها الضعفاء ۲۱۸۷/۴ . ح ۲۸۴۸ - كلاًهما من طريق قتادة عن أنس بن مالك.

^۲ - أخرجه البخاری کتاب الجهاد باب الكفار يقتل المسلم ۳۹/۶ . ح ۲۸۲۶ - ومسلم کتاب الإمارة باب بيان الرجلين يقتل أحدهما الآخر يدخلان الجنة ۱۵۰۴/۳ . ح ۱۸۹۰ - كلاًهما من طريق الأخرج عن أبي هريرة.

^۳ - أخرجه البخاری کتاب الفتن باب ذكر الدجال ۹۱/۱۳ - ح ۷۱۳۱ - ومسلم کتاب الفتن وأشراف الساعة باب ذكر الدجال وصفته ۲۲۴۸/۴ . ح ۲۹۳۳ - كلاًهما من طريق قتادة عن أنس بن مالك.

^۴ - أخرجه نحو هذا اللفظ أحمد في المستدرك ۱۸۲/۴ . وابن ماجه في المقدمة باب : فيما أنكرت الجهمية ۷۲/۱ . ح ۱۹۹ والحاکم في المستدرک ۵۲۵/۱ . والآجری في الشريعة ص ۳۱۷ . وابن منده في الرد على الجهمية ص ۸۷ . جميعهم من حديث التوالس بن سميان قال الحاکم (صحيح على شرط

پروردگار جهانیان قرار دارد)، این معناهایی است که الله ﷻ خود را وصف نموده است و فرستاده‌ی وی ﷺ نیز با آنها الله تعالی را وصف فرموده است؛ کسی با فکر و اندیشیدن نمی‌تواند حقیقت آن را بفهمد و کسی که به علت جهلش آن را منکر شود، کافر نیست، مگر بعد از آن که اثر، به وی برسد و اگر این آثار به وی برسد و به فهمی که در حد مقام مشاهده است بشنود، حکم نهایی اجرا می‌شود بر کسی که آن را حقیقتاً بشنود و آن را ببیند همان گونه که از پیامبر ﷺ شنیده و دیده باشد؛ این صفات را ما قبول می‌کنیم و آن را به هیچ یک از مخلوقات شبیه نمی‌دانیم، زیرا الله تعالی می‌فرماید: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز مانند وی نیست و او شنوای بینا است)...

ب- سخن وی رحمه الله درباره‌ی قدر(تقدیر):

بیهقی از ربیع بن سلیمان آورده است که از امام شافعی رحمه الله درباره‌ی قدر سوال شد و او گفت:

ما شئت كان وإن لم أشاء *** وما شئت إن لم تتألم يكن

مسلم ولم يخرجاه (وأقره الذهبي في التلخيص . وقال ابن منده (حديث التوابع بن سمعان حديث التوابع بن سمعان حديث ثابت رواه الأئمة المشاهير ممن لا يمكن الطعن على واحد منهم).
¹ - این اعتقاد در نسخه‌ای عکس برداری شده از اصل خطی آن در کتابخانه‌ی مرکزی در دانشگاه لندن هلدند، موجود می‌باشد.

[یا الله!] آنچه بخواهی می‌شود، حتی اگر من نخواهم * و چیزی را که تو نخواهی نمی‌شود

خلقت العباد علی ما علمت *** ففی العلم یجری الفتی والمسن

با علم خودت بندگان را خلق نمودی * و در علم [تو] جریان پیدا می‌کند جوان و پیر

علی ذا منتت وهذا خذلت *** وهذا أعتت وذا لم تن

بر کسی منت می‌نهی و دیگری را خوار می‌کنی * یکی را خوار نمودی و دیگری را خوار ننمودی

فمنهم شقی ومنهم سعید *** ومنهم قبیح ومنهم حسن

از آنها کسی است که بدبخت است و کسی است که خوشبخت * و از آنها افرادی هستند که زشت هستند و از آنها افرادی هستند که زیبا می‌باشند^۱.

^۱ - مناقب الشافعی ۴۱۲/۱-۴۱۳، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة ۷۰۲/۲.

بیهقی در «مناقب الشافعی» آورده است که امام شافعی رحمه الله گفته است: «خواست بندگان در گرو الله تعالی است و نمی‌خواهند مگر آن که پروردگار جهانیان [اجازه دهد] و بخواهد، مردم اعمال خود را خلق نمی‌نمایند و آن اعمال بندگان، مخلوقی است که الله تعالی آن را خلق فرموده است و قدر، خیر و شری دارد که نزد الله ﷻ می‌باشد؛ عذاب قبر حق است، سوال قبر حق است، برانگیخته شدن حق است و حساب و کتاب حق و بهشت و آتش جهنم حق هستند و هر آنچه غیر از اینها که در سنت‌ها آمده باشد حق است»^۱.

لالکائی از مزنی آورده است: «امام شافعی گفت: آیا می‌دانی قدریه چیست؟ کسانی که می‌گویند: الله چیزی خلق نکرده است تا به آن عمل شود»^۲.

امام بیهقی از امام شافعی آورده است که گفت: «قدریه کسانی هستند که رسول الله ﷺ درباره‌ی آنها فرمود: «هم مجوس هذه الأمة»^۳ (آنها آتش پرستان این امت هستند) کسانی که می‌گویند الله تعالی از نافرمانی‌ها قبل از انجام آنها، آگاه نیست»^۴.

^۱ - مناقب الشافعی ۴۱۵/۱.

^۲ - شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة ۷۰۱/۲.

^۳ - أخرجه أبو داود كتاب السنة باب في القدر ۶۶/۵ - ح ۴۶۹۱. والحاكم في المستدرک ۸۵/۱. كلاهما من طريق أبي حازم عن ابن عمر . قال الحاكم (هذا حديث صحيح على شرط الشيخين إن صح سماع أبي حازم من ابن عمر ولم يخرجاه) وأقره الذهبي.

^۴ - مناقب الشافعی ۴۱۳/۱.

امام بیهقی از ربیع بن سلیمان از امام شافعی آورده است: «او از نماز خواندن پشت سر امام قدریه کراحت داشت»^۱.

ج - سخن وی رحمه الله درباره‌ی ایمان:

ابن عبدالبر از ربیع آورده است که گفت: «از امام شافعی شنیدم که می‌گفت: ایمان: سخن و عمل و اعتقاد به قلب است، آیا این سخن الله ﷻ را ندیده‌ای که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۳] (و الله نمی‌خواهد تا ایمانتان را ضایع گرداند) و [در اینجا ایمان] به معنی نماز شما به سوی بیت المقدس است و نماز را ایمان نامیده است که شامل سخن و عمل و پیمان است»^۲.

امام بیهقی از ربیع بن سلیمان آورده است که گفت: «از امام شافعی شنیدم که می‌گفت: ایمان سخن و عمل است و زیاد و کم می‌شود»^۳.

امام بیهقی از ابو محمد زبیری آورده است که گفت: «مردی به امام شافعی گفت: کدام اعمال نزد الله با فضیلت‌تر است؟ امام شافعی گفت: چیزی که اگر نباشد، عملی قبول نمی‌شود، گفت آن چیست؟ گفت: ایمان به الله، کسی که غیر از او پرستش شونده‌ی برحق وجود ندارد، بین اعمال دارای بالاترین درجه و با شرف‌ترین منزلت و آسانترین بهره را دارد. آن مرد گفت: آیا ایمان را برایم

^۱ - مناقب الشافعی ۴۱۳/۱.

^۲ - الانتقام ص ۸۱.

^۳ - مناقب الشافعی ۳۸۷/۱.

توضیح می‌دهدی، سخن و عمل است یا سخن بدون عمل؟ امام شافعی گفت: ایمان عمل نمودن برای الله است و سخن قسمتی از عمل است، آن مرد گفت: آن را برایم توصیف کن تا آن را بفهمم، امام شافعی گفت: برای ایمان، حالات، درجه‌ها و طبقاتی وجود دارد، با انجام دادن آنها ایمان به انتهای آن می‌رسد و [با عمل] به ناقص کننده‌های آن، ناقص می‌شود و بهتر آن است که برتری آن حاصل شود، آن مرد گفت: آیا ایمان تمام نمی‌شود و کم و زیاد می‌شود؟ امام شافعی گفت: بله، گفت: دلیل تو برای آن چیست؟ امام شافعی گفت: الله جلّ ذکره ایمان را برای تمامی جوارح بنی‌آدم واجب فرموده است، آن را برای تمامی جوارح، قسمت قسمت نموده است و برای هر قسمت چیزی را قرار داده است، بر هر یک از جوارح واجبی گردانده است که دیگر جوارح از آن بی‌نیاز نمی‌گردند؛ از آنها: قلب انسان است که با آن تعقل می‌کند^۱ با آن می‌فهمد و فقیه می‌شود و آن امیر بدنی است که جوارح از آن نافرمانی نکرده و کاری نمی‌کنند مگر با درایت و امر آن.

از آنها: چشمها است که توسط آن شخص می‌بیند و گوش که با آنها می‌شنود و دستانی که با آنها چیزی را می‌گیرد و پا که با آن حرکت می‌نماید و فرجی که با آن نزدیکی می‌کند و زبانی که با آن سخن می‌گوید و سری که صورت در آن قرار دارد.

آن چیزی که بر قلب واجب فرموده است، بر زبان واجب نفرموده است و آن چیزی را که بر گوش واجب نموده است، آن را بر چشم واجب نفرموده است و

^۱ - تعقل با تفکر فرق می‌کند، عقل چیزی است که بر کار فکر نظارت می‌کند، بطور مثال می‌گوییم: چه فکر عاقلانه‌ای یا می‌گوییم: چه فکر احمقانه‌ای. (مترجم)

آن چیزی که بر دست واجب گردانده است بر پا واجب نگردانده است و آن چیزی که بر فرج واجب فرموده است بر صورت واجب نفرموده است.

آنچه الله تعالی از ایمان بر قلب واجب فرموده است: اقرار، شناخت، پیمان بستن، رضایتمندی و تسلیم بودن بر این که الله کسی است که همراه او معبود بر حقی وجود نداشته، یگانه و بی‌شریک است، همسر و فرزندی برنگزیده و محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی وی است، اقرار نمودن به آنچه از نزد الله آمده است، چه پیامبری باشد و چه کتابی؛ این چیزی است که الله جل ثناؤه بر قلب واجب نموده است و عمل قلب می‌باشد، آنجا که می‌فرماید: ﴿أَلَا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا﴾ [النحل: ۱۰۶] (مگر کسی که وادار به اظهار کفر شود و در همان حالت قلبش به ایمان مطمئن باشد؛ ولی کسانی که سینه‌ی خود را برای کفر باز می‌دارند [عذاب می‌شوند]) و فرموده است: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸] (آگاه باشید که با یاد الله، قلبها اطمینان خاطر پیدا می‌کند) و فرموده است: ﴿مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾ [المائدة: ۴۱] (از کسانی که با زبانهایشان می‌گویند، ایمان آوردیم ولی قلبهای آنها ایمان نیاورده است) و فرموده است: ﴿وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴] (و اگر چیزی را که در درونتان است، آشکار کنید یا پنهان دارید، الله به خاطر آن شما را مورد محاسبه قرار می‌دهد)، این آن چیزی از ایمان است که الله متعال آن را برای قلب واجب فرموده است و آن عمل قلب بوده و آن رأس ایمان است.

آنچه الله متعال بر زبان واجب فرموده است: سخن گفتن و اظهار کردن آنچه درقلب است از چیزهای که با آن پیمان بسته است و به آن اقرار کند، الله تعالی درباره‌ی آن می‌فرماید: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۳۶] (بگویید: ایمان آوردیم به الله و ...) و فرموده است: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳] (و به مردم سخن

نیک بگویید!) این چیزی از ایمان است که الله تعالی آن را بر زبان واجب گردانده است و شامل سخن گفتن، اظهار آنچه در قلب است و آن عمل زبان بوده و قسمتی از ایمان است که بر آن واجب گشته است.

آنچه الله متعال بر گوش واجب فرموده است: دوری از شنیدن چیزهایی که الله تعالی شنیدن آن را حرام فرموده است و بغض نشان دادن به آنچه الله تعالی از آن نهی فرموده است، الله متعال درباره‌ی آن فرموده است: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۰] (و همانا برای شما در کتاب (قرآن) نازل گشته است که اگر آیات الله را در حالتی شنیدید که به آنها کفر ورزیده می‌شود و یا مورد مسخره قرار بگیرند، همراه آنان ننشینید تا بر سخنی دیگر قرار گیرند، و [اگر این کار را نکنید] شما نیز مثل آنها هستید). سپس حالت فراموشی و حواس‌پرتی را بیان داشته و الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِمَّا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ﴾ [الانعام: ۶۸] (و اگر شیطان تو را دچار فراموشی نمود) و همراه آنها نشستی، ﴿فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الانعام: ۶۸] (بعد از یاد آوری همراه گروه ستمگران ننشین!). می‌فرماید: ﴿...فَيَشْرُ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸] (بشارت بده به بندگان * کسانی که سخنها را می‌شنوند و از بهترین آنها تبعیت می‌کنند، آنان کسانی هستند که الله هدایتشان کرده است و آنان صاحب خرد می‌باشند)، فرموده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ [المؤمنون: ۱-۴] (همانا رستگار شده‌اند مؤمنان * کسانی که در نمازشان خاشع هستند * و کسانی که از سخن لغو روی بر می‌گردانند * و کسانی که زکات پرداخت می‌کنند)، می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾ [القصص: ۵۵] (و وقتی سخن لغوی را می‌شنوند از آن روی بر می‌گردانند)، می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرُّوا

بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» [الفرقان: ۷۲] (و وقتی بر [سخن یا کار] بیهوده‌ای می‌گذرند با بزرگواری می‌گذرند) این چیزی است که الله جلّ ذکره بر گوش واجب فرموده است و آن را از چیزی که حلال نمی‌باشد، بر حذر می‌دارد و آن عمل گوش بوده و آن از ایمان است.

واجبی که بر چشم واجب فرموده است: به آن چیزی که الله ﷻ حرام فرموده است، نگاه نکند و از آن چیزی که نگاه کردن به آن نهی شده است، نگاه خود را کوتاه گرداند، در این باره الله تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ [النور: ۳۰-۳۱] (به مؤمنان بگو: نگاه خود را کوتاه کنند و شهوت خود را حفظ نمایند) در آن دو آیه وجود دارد که کسی به فرج برادرش نگاه کند و فرجش را حفظ کند تا به آن نگاه کرده نشود.

وی رحمه الله گفته است: از جمله چیزهایی که درباره‌ی حفظ نمودن فرج در کتاب الله آمده است، زنا می‌باشد تا به این آیه که نگاه کردن به آن است.

این چیزی است که الله بر چشم واجب گردانده است و کوتاه کردن نگاه است و آن عمل چشم بوده و از ایمان است.

سپس الله تعالی ما را از عمل قلب و گوش و چشم در آیه‌ای واحد با خبر می‌سازد، آنجا که سبحانه و تعالی درباره‌ی آن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الاسراء: ۳۶] (و به دنبال چیزی نرو که از آن آگاهی نداری، گوش، چشم و قلب، تمامی آنها مورد سوال واقع خواهند شد). وی رحمه الله گفته است: یعنی الله بر فرج واجب گردانده

است تا بر آنچه الله حرام گردانده است، نباید گستاخی داشته باشد، [الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ [المؤمنون: ۵] و [المعارج: ۲۹] (و کسانی که از فرجهایشان محافظت می‌کنند) و می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾ [فصلت: ۲۲] (وقتی که گوشه‌ایتان و چشمه‌ایتان و پوست‌هایتان بر علیه شما گواهی می‌دهند، پنهان نخواهید شد) در این آیه منظور از پوستها: فرجها و رانها می‌باشد، این چیزی است که الله متعال بر فرجها واجب گردانده است تا خود را از هر چیزی که حلال نیست، حفظ بدارند و این عمل آنها می‌باشد.

چیزی که بر دست واجب فرموده است: آنان را بر حذر داشته است تا آنچه را که الله تعالی حرام کرده است، بر ندارند و آنچه را که الله متعال به آن امر فرموده است، انجام دهند، مثل: صدقه، صله رحم، جهاد فی سبیل الله و طهارت برای نمازها، در این باره فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ...﴾ [المائدة: ۶] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی برای نماز برخواستید، پس صورتها و دستهایتان را تا مرفقها بشویید، تا آخر آیه) و می‌فرماید: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾ [محمد: ۴] (پس هنگامی که با کافران روبرو شدید، گردنهای آنها بزنید، همین طور ادامه دهید تا به اندازه‌ی کافی دشمن ضعیف گشته و درهم کوبیده شود، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنان منت نهید [و آزادشان کنید] و یا با گرفتن فدیهای [آنان را آزاد سازید]) زیرا ضربه زدن، جنگ، صله رحم و صدقه از علاج آن می‌باشد.

بر پا واجب فرموده است که از آنچه الله جلّ ذکره آن را حرام کرده است عبور ننماید، در این باره می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ

وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ [الاسراء: ۳۷] (بر روی زمین با خرامان راه نرو، زیرا تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و به بلندای کوه‌ها برسی).

بر صورت واجب فرموده است تا شب و روز و زمانهای نماز، به الله متعال سجده برده شود، در این باره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الحج: ۷۷] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع نمایید و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت کنید و عمل خیر انجام دهید باشد که رستگار شوید)، و می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البجن: ۱۸] (مساجد برای الله است پس غیر از او را عبادت نکنید) مساجد به معنی هر چیزی است که بنی آدم در نمازش با صورت و دیگر جوارح بر آن سجده می‌کند.

وی رحمه الله گفته است: و این چیزهایی است که الله متعال بر اعضای بدن واجب فرموده است.

پاکی و نمازها را در کتابش ایمان نامیده است، این هنگامی است که الله صورت پیامبر ﷺ را از نماز به سوی بیت المقدس به نماز به سوی کعبه تغییر داد. مسلمانان شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند و گفتند: ای رسول الله! نماز ما را به سوی بیت المقدس دیدی، حال آنها و حال ما چه می‌شود؟

الله تعالی نازل فرمود: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [البقره: ۱۴۳] (و الله نمی‌خواهد تا ایمان شما را ضایع گرداند، الله نسبت به مردم مهربان و بسیار رحمت کننده است) نماز را ایمان نامید و کسی که الله را در

حالتی که از نمازهایش و از جوارحش محافظت می‌کند، و در حالتی که با تمام جوارحش آن را ادا می‌کند، به چیزی که الله به وی امر فرموده و بر وی واجب گردانده است، الله را در بهشت با کمال ایمان دیدار خواهد نمود و اگر در حالتی که چیزی از آن را که الله به آن امر فرموده است بطور عمد ترک کند، الله تعالی را با ایمانی ناقص، دیدار می‌کند. [آن مرد] گفت: ناقص بودن و کامل بودن آن را می‌دانی، زیاد [و کم] شدن آن از کجا آمده است؟

امام شافعی رحمه الله گفت: الله جلّ ذکره می‌فرماید: «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَلَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ» [التوبة: ۱۲۴-۱۲۵] (و وقتی سوره‌ای نازل می‌گردد، از آنها کسانی هستند که می‌گویند: این ایمان کدام یک از شما را زیاد کرده است و کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمانشان زیاد شده و شادمان می‌گردند * و اما کسانی که در دل مرضی دارند، پلیدی بر پلیدی آنها افزوده شده و می‌میرند در حالی که کافر هستند) و می‌فرماید: «إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» [الکهف: ۱۳] (آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و [ما] هدایت آنها را زیاد نمودیم).

امام شافعی رحمه الله گفته است: اگر این ایمان بطور کلی بود و کم و زیاد نمی‌شد، برای کسی در آن فضیلت وجود نداشت و مردم یکسان بودند و برتری بین آنها باطل می‌شد. ولی با کامل بودن ایمان است که مؤمنان وارد بهشت می‌شوند و با فرق اندازه‌ی ایمانشان نزد الله تعالی در بهشت درجه بندی می‌شوند و با کم بودن ایمان است که کوتاهی کنندگان وارد آتش جهنم می‌شوند.

امام شافعی رحمه الله گفته است: الله جل و عز بین بندگان مسابقه می‌گذارد، همان طور که بین سوارکاران روز مسابقه‌ی اسب دوانی، مسابقه می‌گذارد. آنها بر اساس درجاتشان در آن سبقت می‌گیرند و برای هر کس درجه‌ای بر اساس سبقت او وجود دارد، ذره‌ای در حق آنها کوتاهی نشده و کسی که عقب افتاده است پیشی گرفته در نظر گرفته نمی‌شود و همین طور هیچ برتری یافته از کسی که برتری نداشته است، جلو نمی‌افتد. به همین دلیل است برتری اول این امت بر آخر آن. اگر ایمان آنها فرق نداشت، فضیلت گروه اولیه نیز وجود نداشت و به همین دلیل است که آخر این امت بعد از اول آن هستند.^۱

د- سخن وی رحمه الله درباره‌ی صحابه^{رضی الله عنهم}:

امام بیهقی رحمه الله از امام شافعی رحمه الله آورده است که گفت: «الله تبارک و تعالی از صحابه‌ی پیامبر^{صلی الله علیه و آله} در قرآن، تورات و انجیل ستایش کرده است و بر زبان رسول الله^{صلی الله علیه و آله} جاری نمود که کسی بعد از آنها بر آنها برتری ندارد؛ الله آنان را شاد نموده و مقامی به آنها داده است که به منزلت صدیقین (بسیار راستگویان) و شهیدان و صالحان رسیدند، آنان کسانی هستند که سندهای رسول الله^{صلی الله علیه و آله} را به ما رسانده‌اند و او را مشاهده نمودند در حالی که بر وی^{صلی الله علیه و آله} وحی نازل می‌شد، آنچه را رسول الله^{صلی الله علیه و آله} بطور خاص، عام، عزیمت و ارشاد اراده می‌فرمود، آنها یاد گرفتند؛ از سنت وی^{صلی الله علیه و آله} چیزهایی را می‌دانستند که ما آنها را می‌شناسیم و یا نسبت به بعضی از آنها جهل داریم و آنها در تمامی علوم، اجتهاد، تقوا و عقل بر ما برتری دارند، امری که علم آن شناخته شود و نظری استنباط گردد، آراء آنها

^۱ - مناقب الشافعی ۱/۳۸۷-۳۹۳.

بر ما ستوده‌تر است و آراء آنها از آنچه از آراء نزد ما است، ارجحیت دارد و الله اعلم»^۱.

امام بیهقی از ربیع بن سلیمان آورده است که گفت: «از امام شافعی شنیدم که در برتری دادن [اصحاب] می‌گفت: ابوبکر، عمر، عثمان و علی»^۲.

بیهقی از محمد بن عبدالله بن عبدالحکم^۳ آورده است که گفت: «از شافعی شنیدم که می‌گفت: بهترین مردم بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس علیؓ هستند»^۴.

به تشخیص مترجم یک پاراگراف در اینجا حذف شده است.

هـ - نهی وی رحمه الله از بحثهای کلامی و دشمنی در دین:

^۱ - مناقب الشافعی ۴۴۲/۱.

^۲ - مناقب الشافعی ۴۳۲/۱.

^۳ - هو محمد بن عبدالله بن عبدالحکم المصری أبو عبدالله . قال عنه الشیرازی (صاحب الشافعی وتفقه به وحمل فی المحنة إلى بغداد إلى ابن أبي داؤد ولم یجب إلى ما طلب منه ورد إلى مصر .. مات سنة الثنتين وستين ومائتين) طبقات الفقهاء ص ۹۹ وانظر ترجمته فی طبقات الشافعية لاین هداية الله ص ۳۰ وشذرات الذهب ۱۵۴/۲.

^۴ - مناقب الشافعی ۴۳۳/۱.

هروی از ربیع بن سلیمان آورده است که گفت: «از امام شافعی شنیدم که می‌گفت: ... اگر مردی با علمی که در دیگر کتابها آمده وصیت کند و آن کتابها بحثهای کلامی باشند، وصیتی از وی پذیرفته نمی‌شود، زیرا او از علم چیزی نمی‌داند»^۱.

هروی از حسن زعفرانی آورده است که گفت: از امام شافعی شنیدم که می‌گفت: «به بحثهای کلامی وارد ننگریستم مگر یکبار و به خاطر همان از الله طلب آمرزش می‌کنم»^۲.

هروی عن ربیع بن سلیمان آورده است که گفت: «امام شافعی گفته است: اگر می‌خواستم می‌توانستم برای هر مخالف [دینی] کتابی بزرگ بنویسم؛ ولی بحثهای کلامی را در شأن خود نمی‌بینم و دوست ندارم چیزی از آن به من نسبت داده شود»^۳.

ابن بطة از أبي ثور آورده است که گفت: «امام شافعی به من گفت: شخصی را ندیدم که اندکی در بحثهای کلامی وارد شود و رستگار گردد»^۴.

^۱ - ذم الکلام (ق - ۲۱۳) وأورده الذهبي في السير ۳۰/۱۰.

^۲ - ذم الکلام (ق - ۲۱۳) وأورده الذهبي في السير ۳۰/۱۰.

^۳ - ذم الکلام (ق - ۲۱۵).

^۴ - الإبانة الكبرى ص ۵۳۵-۵۳۶.

هروی عن یونس مصری آورده است که گفت: از بلاهایی که الله انسان را به آن گرفتار می‌کند بجز شرک، چیزی بدتر ندیدم مگر کسی که به بحثهای کلامی مبتلا شود»^۱.

این بود سخنان امام شافعی رحمه الله درباره‌ی مسائلی در اصول دین و این بود موضع وی درباره‌ی علم کلام.

مبحث پنجم:

عقاید امام مالک بن انس رحمه الله:

الف- سخن وی رحمه الله درباره‌ی توحید:

هروی از امام شافعی آورده است که گفت: از امام مالک درباره‌ی بحثهای کلامی و توحید سوال شد، امام مالک گفت: «محال است که پیامبر ﷺ به امتش استنجاء را آموخته باشد و به آنها توحید را آموزش نداده باشد و توحید آن سخن وی است که فرموده است: «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲ (به

^۱ - مناقب الشافعی لابن أبی حاتم ص ۱۸۲.

^۲ - أخرجه البخاری کتاب الزکاة باب وجوب الزکاة (۲۶۳/۳) ح (۱۳۹۹). ومسلم کتاب الإیمان باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله (۵۱/۱) ح (۳۲۴). والنسائی کتاب الزکاة باب مانع الزکاة (۱۴/۵) ح (۲۴۴۳). جميعهم من طريق عبيد الله بن عبيد اللجن عتبة بن مسعود عن

من امر شده است تا با مردم بجنگم تا زمانی که بگویند: هیچ پرستش شونده‌ی برحقى جز الله وجود ندارد) و آن چیزی که جان و مال را حفظ می‌کند، حقیقت توحید است»^۱.

دارقطنی از ولید بن مسلم آورده است که گفت: «از مالک، ثوری، اوزاعی و لیث بن سعد درباره‌ی اخبار و روایاتی که درباره‌ی صفات [الله تعالی] آمده است، پرسیدم، آنها گفتند: همان گونه که به ما رسیده است، ما امر شده‌ایم»^۲.

ابن عبدالبر گفته است: «سوال شده که آیا الله روز قیامت دیده می‌شود؟ او رحمه الله گفت: بله، الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳] (در آن روز چهره‌هایی تازه هستند * به سوی پروردگارشان می‌نگرند). درباره‌ی قومی دیگر می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: ۱۵] (چه بسا آنها در آن روز از [دیدار] پروردگارشان در پس پرده‌ای هستند)»^۳.

أبي هريرة أخرجه أبو داود كتاب الجهاد باب على ما يقاتل المشركون (۱۰۱/۳) ح (۲۶۴۰) من طريق أبي صالح عن أبي هريرة.

^۱ - ذم الكلام (ق- ۲۱۰).

^۲ - أخرج هذا الأثر الدارقطني في الصفات ص ۷۵، والأجری فی التریعة ص ۳۱۴ والبيهقي في الاعتقاد ص ۱۱۸، وابن عبد البر في التمهيد ۱۴۹/۷.

^۳ - الانتقاء ص ۳۶.

قاضی عیاض در «ترتیب المدارک» از این نافع^۱ و أشهب^۲ آورده است که گفتند: ای ابو عبدالله! یکی از آنها بر این آیه اضافه نموده است: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ﴿۱﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳] (در آن روز چهره‌هایی تازه هستند ﴿۲﴾ به سوی پروردگارشان می‌نگرند) یعنی به الله نگاه می‌کنند؟ گفت: بله، با این دو چشمشان. به او گفتم: گروهی هستند که می‌گویند به الله نگاه نمی‌کنند، بلکه کلمه‌ی «ناظرة» به معنی منتظر گرفتن ثواب، است. او گفت: دروغ گفته‌اند، بلکه به سوی الله متعال نگاه می‌کنند. آیا این سخن موسی (علیه السلام) را نشینده‌ای: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾ [الاعراف: ۱۴۳] (پروردگارا! خودت را به من نشان بده [می‌خواهم] به تو نگاه کنم) آیا موسی (علیه السلام) از پروردگارش درخواست محالی را دارد؟ و فرمود: «لَنْ تَرَانِي﴾ (هرگز مرا نمی‌بینی) به معنی نتوانستن در دنیا است، زیرا این سرزمین فناپذیر است، با چیز فنا شدنی نمی‌توان چیز باقی را نگاه کرد، وقتی به سرای باقی می‌روند به چیز باقی نگاه می‌کنند و الله متعال فرموده است: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ

^۱ - الذی بروی عن الإمام مالک باسم ابن نافع رجلان ، أما الأول فهو عبدالله بن نافع بن ثابت الزبیری أبو بکر المدنی قال عنه ابن حجر (صدوق مات سنة ۲۱۶هـ) وأما الثاني فهو عبدالله بن نافع بن أبي نافع المخزومی مولا هم أبو محمد المدنی قال عنه ابن حجر (ثقة صحيح الكتاب فی حفظه لين مات سنة ۲۰۶هـ وقيل بعدها).

^۲ - هو أشهب بن عبدالعزيز بن داود القيسي أبو عمر المصري قال عنه ابن حجر (ثقة فقيه مات سنة ۲۰۴هـ) تريب التهذيب ۸۰/۱ ، وانظر ترجمته فی تهذيب التهذيب ۳۵/۱.

^۳ - اگر کلمه‌ی «نظر» با «الی» همراه شود، فقط به معنی دیدن با چشم سر می‌باشد. (مترجم)

رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ» [المطففين: ۱۵] (چه بسا آنها در آن روز از [دیدار] پروردگارشان در پس پرده‌ای هستند).

ابونعیم از جعفر بن عبدالله آورده است که گفت: «نزد امام مالک نشسته بودیم که مردی آمد و گفت: ای ابو عبدالله! [الله] بسیار رحمت کننده بر عرشش استقرار یافت، چگونه استقرار یافت؟ از سوال من عصبانی نشو! [امام مالک رحمه الله] به زمین نگاهی انداخت و دستش را به زمین زد و عرق زیادی از وی ریخته شد، چوبی را پرت کرده و گفت: «چگونگی برای وی (الله ﷻ) غیر عاقلانه است و حالت استقرار وی مجهول بوده و ایمان آوردن به آن واجب و سوال از آن بدعت است، حدس می‌زنم که تو اهل بدعت باشی و به او امر نموده و او خارج شد»^۱.

ابونعیم از یحیی بن ربیع آورده است که گفت: «نزد امام مالک نشسته بودم که مردی وارد شد و گفت: ای ابو عبدالله! درباره‌ی کسی که می‌گوید: قرآن مخلوق است، چه می‌گویی؟ امام مالک گفت: زندیق^۲ است و باید او را کشت، آن مرد

^۱ - الحلیه ۳۲۵/۶، ۳۲۶ - وأخرجه أيضاً الصابوني في عقيدة السلف أصحاب الحديث ص ۱۷-۱۸ . من طریق جعفر بن عبدالله عن مالک وابن عبدالبر فی التمهید ۱۵۱/۷ من طریق عبدالله بن نافع عن مالک والبيهقي في الأسماء والصفات ص ۴۰۸ من طریق عبدالله بن وهب عن مالک قال الحافظ بن حجر فی الفتح ۴۰۶/۱۳ - ۴۰۷ إسناده جيد وصححه الذهبي في العلو ص ۱۰۳.

^۲ - زندیق: کلمه‌ای عربی است که از زبان فارسی گرفته شده است و آن را مسلمانان در ابتدا وقتی استعمال نمودند که به کسانی که دو اصل نور و ظلمت را از عقیده‌ی مانوی قبول داشتند گفته می‌شد، سپس معنای آن وسیع‌تر شد و شامل دهریون و ملحدین و بقیه کسانی که عقیده‌ی گمراهی داشتند گفته می‌شد، بلکه به شک کنندگان و هر کسی که از احکام دین خود را آزاد ببیند چه در فکر و چه در عمل گفته می‌شد، نگاه شود به: انظر الموسوعة المیسرة ۹۲۹/۱۵، وتاریخ الإلحاد لعبد الرحمن بدوی ص ۱۴-۳۲

گفت: ای ابو عبدالله! دربارهی چیزی که با تو صحبت نمودم آن را بیان خواهم داشت و گفت: از کسی آن را نشینده‌ام و فقط از تو شنیده‌ام؛ و آن سخن بر وی عظیم آمد^۱.

ابن عبدالبر از عبدالله بن نافع آورده است که گفت: «امام مالک می‌گوید: کسی که بگوید: قرآن مخلوق است؛ باید او را ضد و زندانی کرد تا توبه نماید»^۲.

امام ابو داود از عبدالله بن نافع آورده است که گفت: «امام مالک گفته است: الله در آسمان است و علم وی در هر مکانی موجود می‌باشد»^۳.

ب- سخن وی رحمه الله درباره‌ی قدر:

ابونعیم از ابن وهب^۴ آورده است که گفت: «از امام مالک رحمه الله شنیدم که به مردی می‌گفت: دیشب از من درباره‌ی قدر پرسیدی؟ گفت: بله، امام مالک گفت: الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [السجدة: ۱۳] (اگر می‌خواستیم به هر کس کس،

^۱ - الحلیة ۳۲۵/۶ وخرجه اللالكائي في شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة ۲۴۹/۱ . من طريق أبي محمد يحيى بن خلف عن مالك . وأورده الفاضل عياض في ترتيب المدارك ۴۴/۲ .

^۲ - الانتقاء ص ۳۵ .

^۳ - رواه أبو داود في مسائل الإمام أحمد ص ۲۶۳ . وأخرجه عبدالله بن أحمد في السنة ص ۱۱ الطبعة القديمة . وابن عبدالبر في التمهيد ۱۳۸/۷ .

^۴ - هو عبدالله بن وهب القرشي مولا هم المصري قال عنه ابن حجر (الفقيه ثقة حافظ عابد مات سنة ۱۹۷ هـ) تقريب التهذيب ۴۶۰/۱ .

هدایت وی را عطا می نمودیم، ولی از طرف من مقرر شده است که جهنم را از جن و انس، همگی پر می کنیم)، پس گریزی از آنچه الله تعالی گفته است، وجود ندارد»^۱.

قاضی عیاض گفته است: از امام مالک درباره ی قدریه سوال شد که آنها کیستند؟ گفت: اگر از قدریه پیرسی معاصی را چه کسی خلق نموده است؟ آنها کسانی هستند که اگر بتوانند می گویند: اگر خواسته شود اطاعت صورت می گیرد و اگر خواسته شود نافرمانی صورت می پذیرد [و آن را منسوب به الله نمی دانند]^۲.

ابن ابی عاصم از سعید بن عبدالجبار آورده است که گفت: «از امام مالک شنیدم که می گفت: نظر من درباره ی آنان این است که از آنها طلب توبه شود و اگر توبه نکردند، کشته شوند - منظور قدریه است -»^۳.

ابن عبدالبر گفته است: «امام مالک گفته است: شخصی از قدریه را ندیدم مگر آن که اهل بیهودگی، بی عقلی و سبک سری بوده است»^۴.

ابن ابی عاصم از مروان بن محمد طاطری آورده است که گفت: «از امام مالک در حالی که از او درباره ی ازدواج با قدریه سوال می شد، شنیدم که [این آیه ی

^۱ - الحلیة ۳۲۶/۶.

^۲ - ترتیب المدارک ۴۸/۲، وانظر أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة ۷۰۱/۲.

^۳ - السنة لابن ابی عاصم ۸۷/۱-۸۸، وأخرجه أيضاً أبو نعیم فی الحلیة ۳۲۶/۶.

^۴ - الانتقاء ص ۳۴.

قرآن را] قرائت نمود: «وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ» [البقرة: ۲۲۱] (و برده‌ی مؤمن از شخص [آزاد] مشرک بهتر است).^۱

قاضی عیاض گفته است: «امام مالک گفته است: گواهی قدریه وقتی به سوی بدعت دعوت می‌دهند، پذیرفته نمی‌شود و همچنین [است، گواهی] خروجی و ...»^۲.

قاضی عیاض گفته است: «از امام مالک درباره‌ی قدریه سوال شد که آیا از سخنشان روی برگردانیم؟ گفت: بله، اگر بر آن بودند [از سخن آنها روی برگردانید] و در روایتی دیگر گفته است: پشت سر آنها نماز نمی‌شود، خواند و از آنها حدیث قبول نمی‌شود و اگر آنها را در لشکرهای مرزی دیدید، آنها را از آن خارج نمایید»^۳.

ج - سخن وی رحمه الله درباره‌ی ایمان:

^۱ - السنة لابن أبي عاصم ۱/۸۸، الحلیة ۶/۳۲۶.

^۲ - ترتيب المدارک ۲/۴۷.

^۳ - ترتيب المدارک ۲/۴۷.

ابن عبدالبر از عبدالرزاق بن همام آورده است که گفت: «از ابن جریج^۱، سفیان، ثوری، معمر بن راشد، سفیان بن عیینه و مالک بن انس شنیدم که می‌گفتند: ایمان سخن و عمل است و زیاد و کم می‌شود»^۲.

أبو نعیم از عبدالله بن نافع آورده است که گفت: امام مالک می‌گفت: ایمان سخن و عمل است»^۳.

ابن عبدالبر از أشهب بن عبدالعزيز آورده است که گفت: «امام مالک گفته است: مردم شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، سپس امر شدند تا پسوی بیت الحرام (کعبه) نماز بخوانند، در آن زمان الله تعالی فرمود: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۳] (و الله نمی‌خواهد تا ایمانتان را ضایع گرداند) [در اینجا ایمان] به معنی نمازتان به سوی بیت المقدس است، امام مالک گفت: یاد سخن مرجئه می‌افتم که می‌گویند: نماز از ایمان نیست»^۴.

د- سخن وی رحمه الله درباره‌ی صحابه^۵:

^۱ - هو عبدالملك بن عبدالعزيز بن جريج الرومي الأموي مولا هم المكي . قال عنه الذهبي (الإمام الحافظ فقيه الحرم أبو الوليد) مات سنة ١٥٠ هـ تذكرة الحفاظ ١/١٦٩ ، وانظر ترجمته في تاريخ بغداد ١٠/٤٠٠.

^۲ - الانتقاء ص ٣٤.

^۳ - الحلية ٦/٣٢٧.

^۴ - الانتقاء ص ٣٤.

أبو نعیم از عبدالله عبّری^۱ آورد است که گفت: «امام مالک گفته است: کسی که نقصانی در صحابه‌ی رسول الله ﷺ ببیند یا در قلبش کینه‌ای از آنها داشته باشد، ذره‌ای در فیء مسلمانان حقی ندارد، سپس ای سخن الله تعالی را تلاوت نمود: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا﴾ [الحشر: ۱۰] (و کسانی که بعد از آنها آمدند در حالی که می‌گویند: پروردگار ما! ما را بیامرز و [همچنین] برادران ما را که در ایمان از ما سبقت گرفتند [را بیامرز] و در قلبهای ما کینه‌ای [نسبت به آنها] قرار مده!). کسی که در آنان نقصان ببیند یا در قلبش نسبت به آنها کینه داشته باشد، ذره‌ای از فیء بهره‌ای ندارد»^۲.

أبو نعیم از مردی از ولد الزبیر^۳ آورده است که گفت: «نزد مالک نشسته بودیم و از مردی یاد شد که در اصحاب رسول الله ﷺ نقصان می‌دید، امام مالک این آیه را قرائت نمود: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ ... - يُعِجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹] (محمد فرستاده‌ی الله است و کسانی که همراه او هستند، شدیدترین هستند [در برابر] ... - تا رسید به آنجا که - به گونه‌ای که کشاورزان را شگفت زده می‌نمایند تا کافران از آنها خشمگین شوند). امام مالک گفت: هر

^۱ - هو عبدالله بن سوار بن عبدالله العبّری البصری الفاضلی . قال عنه ابن حجر (تفة مات سنة ۲۲۸هـ .) وقيل غير ذلك . تقريب التهذيب ۴۲۱/۱ . وتهذيب التهذيب ۲۴۸/۵ .

^۲ - الحلیة ۳۲۷/۶ .

^۳ - الذی تتلمذ علی مالک وسمع منه من ولد الزبیر بن العوام هو عبدالله بن نافع بن ثابت بن عبدالله بن الزبیر بن العوام . وقد تقدم التعریف به . ومصعب بن عبدالله بن مصعب . وسیأتی التعریف به .

کس در قلبش ذره‌ای خشم نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ داشته باشد این آیه درباره‌ی او مصداق پیدا می‌کند»^۱.

قاضی عیاض از اُشهب بن عبدالعزیز آورده است که گفت: «نزد امام مالک بودیم که مردی از علویان^۲ نزد وی آمد و مردم به او نگاه می‌کردند، [امام مالک] را مورد خطاب قرار داد: ای ابو عبدالله! امام مالک رو به وی نمود، هر کسی که او را ندا می‌داد، سرش را به سوی وی بر می‌گرداند، مرد علوی به وی گفت: من می‌خواهم تو را حجتی بین خودم و الله قرار دهم، اگر جلوتر رفتم از من بپرس، به او گفتم: امام مالک به من گفته است. به او گفت: بگو! او گفت: بعد از رسول الله ﷺ چه کسی بهترین مردم است؟ امام مالک گفت: ابوبکر، مرد علوی گفت: سپس چه کسی؟ امام مالک گفت: سپس عمر. مرد علوی گفت: سپس چه کسی؟ امام مالک گفت: خلیفه‌ای که با مظلومیت کشته شد، عثمان. مرد علوی گفت: قسم به الله! هیچ وقت با تو مجالست نمی‌کنم. امام مالک گفت: انتخاب دست خودت است»^۳.

هـ - نهی وی رحمه الله از بحثهای کلامی و دشمنی در دین:

^۱ - الحلیة ۳۲۷/۶.

^۲ - علویان کسانی بودند که می‌گفتند: به جای بنی امیه و بنی عباس، باید بنی علی حکومت کنند و آنان طایفه‌ای از اهل سنت بودند. (مترجم)

^۳ - ترتیب المدارک ۴۴/۲-۴۵.

ابن عبدالبر از مصعب بن عبدالله زیری^۱ آورده است که گفت: «امام مالک می- گفت: از بحث کلامی در دین کراهت دارم و همچنان بوده است که اهل سرزمین ما (مدینه)، از آن کراهت دارند و از آن نهی می‌کنند، مانند بحثهای کلامی که توسط جهیمیه، قدریه و هر آنچه شبیه آنان است، صورت می‌پذیرد، سخن را دوست نمی‌دارم، مگر که نتیجه‌ی آن عمل باشد. اما در بحثهای کلامی در دین الله و درباره‌ی الله ﷻ باید سکوت صورت پذیرد، سکوتی که نزد من دوست- داشتنی‌تر از آن است، زیرا اهل سرزمین ما، از بحثهای کلامی در دین نهی نموده‌اند، مگر آن که نتیجه‌ی آن عملی در بر داشته باشد»^۲.

أبو نعیم از عبدالله بن نافع آورده است که گفت: «از امام مالک شنیدم که می‌گفت: اگر شخصی تمامی گناهان کبیره را که کوچکتر از شرک به الله می‌باشند انجام دهد، سپس از هوای نفس و بدعتها - بحثهای کلامی را می‌گفت - خود را خالی گرداند، داخل بهشت می‌شود»^۳.

هروی از إسحاق بن عیسی^۴ آورده است که گفت: «امام مالک گفت: کسی که دین را از بحثهای کلامی یاد بگیرد، زندق است و کسی که در پی بدست آوردن

^۱ - هو مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبیر ابن العوام الأسدی المدنی نزیل بغداد قال عنه ابن حجر (صدوق عالم بالثبوت مات سنة ۲۳۶هـ) تریب التهذیب ۲/ ۲۵۲ ، وانظر ترجمته فی تهذیب التهذیب ۱۰/ ۱۶۲.

^۲ - جامع بیان العلم وفضله ص ۴۱۵ ، ط / دار الکتب الإسلامیة.

^۳ - الحلیة ۶/ ۳۲۵.

^۴ - هو إسحاق بن عیسی بن نجیح البغدادی قال عنه ابن حجر (صدوق مات سنة ۲۱۴هـ) تریب التهذیب ۱/ ۶۰ ، انظر ترجمته فی تهذیب التهذیب ۱/ ۲۴۵.

مال از کیمیا می‌باشد، مفلس است و کسی که غریب حدیث را طلب کند، دروغ گفته است»^۱.

خطیب آورده است که إسحاق بن عیسی گفت: «از امام مالک شنیدم که بر بحث نمودن در دین عیب می‌گرفت و می‌گفت: هر کسی که نزد ما بیاید و بخواهد با ما جدل کند، فقط می‌خواهد، آنچه را که جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است را رد کند»^۲.

هروی از عبدالرحمن بن مهدی آورده است که گفت: «نزد امام مالک رفتم و مردی نزد وی بود که از او سوال می‌نمود، او گفت: شاید تو از یاران عمرو بن عبید هستی و الله عمرو بن عبید را لعنت کرده است، زیرا او اولین کسی بود که بدعت بحثهای کلامی را درست کرد، اگر بحثهای کلامی علم بود، صحابه رضی الله عنهم و تابعین از آن سخن می‌گفتند، همان گونه که درباره‌ی احکام و شریعت سخن می‌گفتند»^۳.

هروی از اُشهب بن عبدالعزیز آورده است که گفت: «از امام مالک شنیدم که می‌گفت: شما را از بدعتها برحذر می‌دارم، گفته شد: ای ابوعبدالله! بدعتها چیستند؟ گفت: اهل بدعت کسانی هستند که درباره‌ی اسمهای الله، صفاتش،

^۱ - ذم الکلام (ق ۱۷۳ - أ).

^۲ - شرف أصحاب الحديث ص ۵.

^۳ - ذم الکلام (ق ۱۷۳ - ب).

سخنش، علمش و قدرتش، سخن می‌گویند و از مسائلی که صحابه[ؓ] و تابعین آنها، در مقابل آن سکوت نمودند، سکوت نمی‌کنند»^۱.

أبو نعیم از امام شافعی رحمه الله آورده است که گفت: «امام مالک وقتی اهل هوای نفس نزدش می‌آمدند می‌گفت: من بر روشنائی آنچه از پروردگارم و در دینم وجود دارد هستم؛ ولی تو شک کننده هستی، پس به سمت شکست برو و با آن دشمنی کن»^۲.

ابن عبدالبر از محمد بن أحمد بن خویز منداد الخلاف آورده است که گفت: امام مالک گفته است: «استفاده از کتابهای اهل هوی و بدعت و ستاره شناسی (غیب گویی) جایز نمی‌باشد - و کتابها را نام برد - سپس گفت: کتابهای اهل هوی و بدعت نزد یاران ما، همان کتابهای اهل کلام از جمله معتزله و غیر آن است و اجازه‌ای برای استفاده از آنها وجود ندارد»^۳.

این اشاره‌ای بود از جهت گیری و سخنان امام مالک رحمه الله، درباره‌ی توحید، صحابه[ؓ]، ایمان، علم کلام و

خاتمه:

^۱ - ذم الکلام (ق ۱۷۳ - أ).

^۲ - الحلیة ۳۲۴/۶.

^۳ - جامع بیان العلم وفضله ص ۴۱۶ ، ۴۱۷ ط / دار الکتب الإسلامیة.

از تطابق سخنان امامان چهارگانه بر ما روشن شد که عقیده‌ی آنها یکی بوده است، مگر در مسأله‌ی ایمان که سخن امام ابوحنیفه رحمه الله با دیگران تفاوت داشت. باید داشته باشیم که گفته شده است: وی رحمه الله از این عقیده خود برگشت.

این عقاید باعث جمع شدن مسلمانان کنار یکدیگر بر سخنی واحد می‌شود و آنان را از فرقه فرقه شدن در دین حفظ می‌کند، زیرا آن عقاید از کتاب الله ﷻ و سنت پیامبرش ﷺ بدست آمده‌اند، عده‌ی کمی از مردم هستند که عقاید آن امامان را فهمیده و آن چنان که حق شناخت آن است، آن را شناخته‌اند و آن چنان که حق فهمیدن آن است، آن را فهمیده‌اند؛ این طور شایعه شده است که آنان به انتخاب خودشان تصمیم گرفته‌اند و چیزی از نص را نمی‌شناختند، مگر فقط آن را قرائت می‌کردند و [نعوذ بالله] الله تعالی وحی را از روی عبث نازل فرموده است.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [ص: ۲۹] (کتابی مبارک به سوی تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبیر قلبی صورت گرفته و صاحبان خرد از آن متذکر شوند).

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ [الشعراء: ۱۹۲-۱۹۵] (و آن [قرآن] فرو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است * روح الامین (جبرئیل علیه السلام) آن را نازل کرده است * بر قلب تو تا از بیم دهندگان شوی * به زبان عربی آشکار).

الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲] (ما قرآن را به زبان عربی نازل نمودیم تا [در آن] تعقل کنید).

الله تعالی قرآن را نازل فرمود تا در آیاتش تدبیر صورت پذیرد و از آن پند گرفته شود و خبر می‌دهد که آن به زبان عربی آشکار نازل گشته است تا مردم در معنای آن تعقل کنند و آن را بفهمند، وقتی الله تعالی آن را به زبان عربی آشکار بیان فرموده است تا در آن تدبیر صورت پذیرد، لازم است تا معنای آن آسان باشد و به کسانی که این کتاب برای آنها نازل شده است، آموزش دهد؛ اگر معنای آن قابل فهم نباشد در این صورت [العیاذ بالله] این کتاب عبث نازل شده است، زیرا کسی متوجهی آن نشده و به صورت حروف بی‌معنی است که هیچ معنایی ندارد.

این سخن جنایتی در حق عقیده‌ی صحابه و تابعین و امامان بعد از آنها می‌باشد و بیزاری آنها را بدنبال دارد. آنان معانی نصوص وحی را می‌دانستند و آن را می‌فهمیدند، زیرا به پیامبر ﷺ نزدیک بودند و آنان مُحَقِّقَرین مردم نسبت به آن هستند، آنان الله را توسط عباداتی بندگی می‌کردند که آن را از قرآن و سنت فهمیده بودند و اعتقاد به چیزی داشتند که حق و قانونی بوده و آن را از نزد الله تعالی آموخته بودند. وقتی راهی که آنان را به معبودشان می‌رساند را می‌فهمیدند، پس چگونه معبودشان را با صفات کمال نمی‌شناختند و معانی نصوصی را نمی‌فهمیدند که الله خود آن را به بندگانش شناسانده است.

به این نتیجه می‌رسیم که امامان چهارگانه دارای عقیده‌ی صحیحی بودند که از قرآن و سنت که منبعی زلال هستند، استنباط می‌شود و باید با تأویل، تعطیل، تشبیه یا تمثیل آن را آلوده نگردانند. کسانی که صفات را تعطیل یا تشبیه می‌کنند،

چیزی از صفات الهی را نفهمیده‌اند، مگر آن که آنها را با صفات مخلوقان یکسان دانسته‌اند و این خلاف فطرتی است که الله تعالی بندگان را بر اساس آن آفریده است، کسی که در ذات، صفات و افعال هیچ چیز شبیه وی ﷺ نمی‌باشد.

از الله متعال درخواست دارم تا توسط این نوشته به مسلمانان سود رسانده شود و آنان را بر عقیده‌ی واحد و راهی یگانه در کنار یکدیگر جمع نماید؛ عقیده‌ای که بر اساس قرآن و سنت پیامبر ﷺ و هدایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد؛ الله مقامی بالاتر از نیت ما دارد و برای ما کافی است و نیک نگهبانی می‌باشد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین .

وصلی الله علی نبینا محمد و علی آله و اصحابه اجمعین.